جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعي
یا
جمعیت (إنما نحن مصلحون)؟



نوشتهٔ: عبدالرزاق عزیز

مقدمه چاپ دوم

چند سال قبل چاپ اول این کتاب بدسترس شائقین و خوانندگان قرار گرفت، نه تنها علاقمندان از آن استقبال گرم کردند، بلکه مطالعه آن باعث گردید جوانان زیادی که فریب لباس و عمامه این تجاران دین را خورده بودند حقیقت را درک نمودند و چهره‌ی اصلی خفاشان دین فروش برای‌شان برملا گردید.

در طول این سالها از گوشه و کنار کشور تقاضاهای مستمر صورت گرفت تا چاپ دوم این کتاب با نوآوری و افشاگری‌های بیشتری به دسترس هموطنان ما قرار گیرد. جوانان و محصلین پوهنتون‌ها از جمله کسانی بودند که تقاضای بیشتر این کتاب را می‌کردند زیرا آنان آنچه را در متن این کتاب خوانده بودند با مرور زمان به چشم سر در اعمال و کردار اصلاحیان مشاهده کردند.

چهره‌ی منافقانه‌ی اصلاحیان مفسد، رنگ گرفتن آنها با اوضاع، تغییر احکام شرعی بنام مصلحت و تقارب میان ادیان، عدم بیان احکام شرعی در مناسبات مختلف که منجر بر تضاد با دساتیر دیموکراسی می‌گردد و پوشانیدن و تحریف کردن احکام واضح و آشکار قرآنی توسط رهبران این نهاد از منابر

مختلفی که در دسترس دارند، باعث شد تا جوانان اعتماد بیشتری بر این نوشتار کنند، شاهد صدق آن شوند، و برادران خود را از حقیقت مطلع سازند. فلله الحمد که این نوشتار باعث نجات صدها تن از بیراهه گردید. و شاید اخلاص و عقیده راسخ نویسندگان و مسئولین چاپ و توزیع آن بوده باشد که الله تعالی مقبولیت خاصی را نصیب آن کرد و اینک به فضل خداوند متعال و بر اثر کاوش‌های نویسندگان و همکاران‌شان، چاپ دوم آن آماده نشر گردیده و با معلومات مفید، جدید و واضح خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می‌گردد. به امید اینکه این صفحات باعث هدایت و راهنمایی آنعده از جوانانی گردد که تا کنون در دام نیرنگ این تجاران دین قرار گرفته‌اند و جهل و تعصب باعث شده است تا هنوز بر باطل اصرار کنند و از حق با وجود آشکار بودن و واضح بودن آن سرپیچی نمایند.

چرا جمعیت اصلاح

بعد از اینکه سوالی را از طریق فیس بوک از بزرگان جمعیت اصلاح پرسیدم که بنابر ادعای پیشین‌شان: برای جهاد نسل جدید را تربیه می‌کنند چون نسل گذشتهء جهادی بی‌تربیه بودند، آن جوانانی را که در جریان‌شانزده سال برای جهاد تربیه کرده‌اند کجا هستند؟ در این سوال همه بزرگان جمعیت اصلاح را بشمول دفتر مرکزی‌شان "تگ" کرده بودم، در نتیجه آنان همچو گذشته بی‌جواب ماندند اما این عملکردم مورد انتقاد بعض از برادران قرار گرفت، آنها طی پیامهایشان از من پرسیدند که در موجودیت فعالیت صدها موسسه و تنظیم‌های غیر اسلامی و حتی مسیحی در کشور چرا جمعیت اصلاح را مورد هدف قرار داده ام؟

در جواب آن مناسب دانستم سطور ذیل را تحریر نمایم:

اولا: تنظیم‌ها و موسسات غیر اسلامی اند دشمنی‌شان با اسلام صریح و آشکار است، و همه می‌دانند که از آنان باید در حذر باشند، اما جمعیت اصلاح با انحرافات خطرناکش از احکام شرع در لباس دعوت و تربیت، اسلام را از داخل ویران کرده و احکامش را تحریف می‌نماید و فریب‌خوردگان آن را اسلام گمان می‌کنند.

ثانیا: «چیریل بینارد (Cheryl Benard)» (خانم زلمی خلیلزاد) در تحقیقات خود بنام «اسلام دموکراتیک مدنی: همکاران، منابع و استراتیژی‌ها (Civil Democratic Islam: Partners, Resources, and Strategies)» که در چوکات موسسه‌ی راند (RAND)، بخش تحقیقات امنیت ملی (National Security Research Division)، برای حکومت امریکا اجرا کرده‌است و امریکا آن را در نقشه‌ی اشغال افغانستان عملا تطبیق کرد، مسلمانان را به چهار دسته‌ی ذیل تقسیم بندی می‌کند:

1- بنیادگرایان: کسانی که ارزشهای دموکراتیک و

فرهنگ معاصر غرب را رد می‌کنند.

2- سنتی‌ها: کسانی که جامعۀ محافظه کار می‌خواهند و درباره‌ی مدرنیت، نوآوری و تغییر، شک دارند.

3- مدرنیست‌ها (اصلاح طلبان): کسانی که می‌خواهند جهان اسلام را جزئی از دنیای مدرن بسازند، آنان می‌خواهند که در اسلام اصلاحاتی بیاورند تا با این عصر سازگار باشد.

4- سیکولرها: کسانی که شیوه‌ی غربی و دیموکراسی می‌خواهند و در تلاش اند تا سیاست را از دین جدا سازند و دین را منحصر به شخص و یا عبادتگاه‌ها سازند.

بعد از این تقسیم بندی خانم بینارد به توضیح بیشتر درباره‌ی این چهار نوع، به اصطلاح مسلمانان، می‌پردازد و در اخیر حکومت امریکا را مشوره می‌دهد که از میان این همه تنها مدرنیست‌ها (اصلاح طلبان) می‌توانند مصالح غرب و امریکا را تأمین

کنند، و به همین منظور آنان باید به اسالیب ذیل تقویت و پیشتیبانی شوند:

- در نشر و توزیع افکارشان باید با آنان همکاری‌های لازم صورت گیرد، (یعنی برخی از مصارف و هزینه‌ی مبارزات‌شان را باید غرب بپردازد).

- باید تشویق گردند تا برای مردم عام و جوانان بنویسند.

- افکار و نظریات‌شان باید در قالب و چارچوب تعلیمات اسلامی متعارف گردد.

- برای آنان موقع یک پلت‌فرم عمومی در میان مردم داده شود (رادیو، تلویزیون و وسایل دیگر رسانوی در اختیارشان قرار داده شود).

- افکار، آراء و نظریات‌شان بخصوص در تفسیر قضایا و پرسش‌های دینی‌شان در مقابله با بنیادگرایان و سنت خواهان در دسترس عامه باید قرار داده شود.

خانم بینارد در ادامه می‌نویسد که همکاری و یا استفاده از بنیادگرایان، سنتی‌ها و سکولارها نمی‌تواند

منافع و مصلحت‌های غرب را در منطقه تأمین کند و تنها گروهی که می‌تواند این خدمات را انجام دهد "اصلاح طلبان" هستند.

به همین سبب، برای آنان تمام مواقع کار، نشر افکار و وسایل رسانه‌ای همچو رادیو، تلویزیون، مجله‌ها، اخبار و موسسات تعلیمی همچو مکاتب، مدارس، پوهنتون‌ها و کورس‌های مختلف فراهم می‌گردد، تا بدین وسیله آنان از یک طرف بتوانند با گروه‌های بنیادگرا و سنتی برزمند و از سوی دیگر توان پیدا کنند تا مردم را به سوی مدرنیزم، اصلاح طلبی و دوری از اسلام حقیقی بخوانند.

جمعیت اصلاح، با در نظر داشت فعالیت‌های خود در اوایل اشغال کشور توسط صلیبی‌ها، توانست توجه آنان را به خود جلب کند بناءً حکومت امریکا این تنظیم را بر اساس مشوره‌ی خانم بینارد در منطقه اختیار کرد و همه‌ی وسایل را در دسترس آن قرار داد. با استفاده از امکانات تهیه شده این تنظیم نیز به نوبه‌ی خویش

توانست عده زیادی از جوانان را با به راه‌اندازی حیله و نیرنگهای طفلانه فریب دهند، اما در حقیقت ستون فقرات نظام دیموکراسی در منطقه باشد و برای مصلحت‌های اشغالگران در کشور خدمت کند. همین خدمات باعث شد که کرزی در زمان حکومت خود بارها گفت که اگر کسی خواهان اسلامی است، اسلام همچو جمعیت اصلاح بخواهد و ما با آن اشکالی نداریم بلکه با ایشان همکاری می‌کنیم. علاوه بر این، دیده می‌شود که اکثر رهبران و بزرگان این حزب در رده‌های حکومتی و یا مؤسسات خارجی مصروف کار بوده و مستقیما از جانب این مؤسسات و یا ادارات حمایت و پشتیبانی می‌گردند، حکومت و غرب هر دو از فعالیت‌های‌شان راضی و خشنود هستند و هیچ مخالفتی با آنان ندارند.

(وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ). [بقره: 120].

ترجمه: «و هرگز یهود و نصاری از تو خشنود نخواهند

شد، تا اینکه از آیین آنان، پیروی کنی».

این قضیه خیلی مفصل است اما در اینجا به این امید که آنچه ذکر شد دریچه‌ی حقیقت را به‌سوی فریفتگان این نهاد تجارتی که اسلام را به شکل سلعه‌ای به بازار سیاست شیطانی عرضه کرده‌اند باز کرده باشد، کفایت می‌کنیم.

پیشگفتار

«جمعیت اصلاح وانکشاف یا جمعیت إنما نحن مصلحون» و«مرکز فرهنگی- اصلیت و حقیقت» دو مضمون جداگانۀ اند که در مقطعه‌های مختلف زمانی نوشته شده‌اند، اما چون یکی با دیگر ارتباط نزدیک از نگاه محتوا و موضوع دارد خواستیم هر دو را جهت آگاهی آنعده از برادرانی که این نوشته‌ها در دسترس‌شان قرار نگرفته و فریب ظاهر این تجاران دین را خورده‌اند، یکجا به نشر بسپاریم.

علاوه بر موضوعاتی که در این دو نوشته ذکر شده‌است چند قضیه‌ی دیگر نیز از جانب جمعیت به اصطلاح اصلاح بی‌جواب مانده‌است که از آنجمله می‌توان به موجودیت اعضا و ارکان این جمعیت (در مقطع‌های مختلف زمانی در جریان‌شانزده سال اشغال) در پارلمان، دوایر مهم حکومتی، سفارت‌های کشورهای اشغالگر، موسسات امریکایی مانند (یو ایس اید) که مستقیما اشغال را پشتیبانی و حمایت می‌کنند و حتی پایگاه‌های نظامی اشغالگران در کشور، مصارف مالی گزاف این گروه که ماهانه به ملیون‌ها افغانی می‌رسد وجمع آوری پول از کشورهای عربی واروپایی به نام جهاد و توزیع آن میان افراد و اعضای این

گروه، اشاره کرد.

به شکل مختصر می‌توان گفت که قضیه‌ی مصارف گزاف این اداره در مقطع‌های مختلف زمانی و در مجالس مختلف مورد سوال قرار گرفته‌است که در جواب آن حقه بازان جمعیت تنها یک حیلۀ کودکانه براه انداختند و خواستند به این ترتیب به چشم ملت خاک بپاشند و یا دهن معترضان را ببندند.

به تاریخ 27 جولای 2010 یکی از اعضای جمعیت بنام هدایت الله حمیدی گزارشی را تحت عنوان (جمعیت اصلاح پیسې له کومه کوي؟) در صفحه انترنتی این جمعیت به نشر رسانید. در گزارش این درامه می‌آید که رئیس شورای جمعیت، جوانان حاضر را که شاید تعدادشان بیشتر از 50 تن نیست اطلاع می‌دهد که بنا بر کمبود موارد مالی جمعیت مجبور است تا یکی از دو راه را اختیار کند؛ یا اینکه 50 در صد فعالیت‌های خود را متوقف سازد و یا اینکه این جوانان جمعیت را کمک کنند تا امور خود را به پیش ببرد. رئیس شورای جمعیت سپس جوانان را تشویق کرده و می‌گوید من می‌دانم که جذبه‌ی ایمانی شما اجازه اختیار گزینۀ اول را برایتان نمی‌دهد پس شما ما را کمک مالی نمایید.

به ادعای گزارش در آخر برنامه، پرداخت "چنده" توسط

حاضرین آغاز می‌گردد و معلوم می‌شود که در این اجتماع پول ناچیزی جمع آوری می‌شود که معادل با یک ماه تنخواه رئیس شورای این جمعیت نیز نمی‌باشد.

حیلهی مشابهی را یکبار دیگر به تاریخ 31 مارچ سال 2017 رحمت الله زاهد یکی از رهبران این جمعیت و رئیس پیشین جوانان آنان به راه انداخت. وی در صفحه‌ی فیس بوک خود عنوان ذیل را: "جمعیت اصلاح د کوم زای سخه تمویلیژی" نوشت که اعضای جمعیت اصلاح کابل، عطایی را مسئول ولایتی کابل تعیین نمودند و برای تأسیس یک مدرسه‌ی دینی یک ملیون و دو لک افغانی با وی همکاری کردند. وی متعاقبا می‌نویسد که افراد جمعیت اصلاح بزرگان خود را با رأی پنهان انتخاب نموده و برنامه‌های خود را از جیب خود تمویل می‌کنند.

با براه اندازی این حیله‌ها، فریبکاران و منافقان جمعیت افساد می‌خواهند که جوانان ساده‌لوح را در دام شیطانی خود بیاندازند، اما نمی‌دانند که (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) [المائده: 108].

ترجمه: «و (بدانید که) الله گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».

الله تعالی گروه فریبکاران و منافقان را رهنمایی نمی‌کند.

آنان آنقدر بی‌عقلانه و بدون تدبیر چنین درامه‌ای را به راه می‌اندازند که تدویر این برنامه و جمع آوری این پول ناچیز و نشان دادن اینکه مصارف گزاف جمعیت که اکنون بعضی اعضای آن بیشتر از صدهزار افغانی تنخواه می‌گیرند و بعضی استادان پوهنتون‌شان بیشتر از سه صد هزار افغانی تنخواه بدست می‌آورند خود سوال دیگری را به وجود آورد که سوال‌های گذشته مرتبط به این موضوع را زیر سایهء خود قرار می‌دهد.نیرنگ اول که در سال 2010 میلادی به راه انداخته شد و طی آن بیشتر از 10 هزار افغانی جمع آوری نشده بود، در حالی‌که امروز از این درامه شش سال شد که گذشته اما رهبران جمعیت اصلاح هیچگاهی از کمبود بودجه و متوقف ساختن برنامه‌های خود سخن نگفته‌اند، بلکه برعکس این این ده هزار افغانی و یا مبلغ مشابه به آن که در ماه‌های بعدی جمع آوری شده باشد نه تنها برای فعالیت‌های موجود جمعیت اصلاح کافی و بسنده ثابت نشد بلکه اعمار چندین باب مکتب و پوهنتون در مناطق مختلف کشور، نصب چندین پایه رادیو و تلویزیون در ولایات کشور، و هزاران برنامه‌ی دیگر نیز از همین پول چنده به وجه احسن به پیش رفت و صدها نفر از بابت آن روزی خوردند و به ملیون‌ها افغانی ماهانه در راه تبلیغات برای

این تنظیم به مصرف رسید.

به همین شکل یکی از برادران صادق و راستین که در خارج از کشور زندگی می‌کند خبر داد که نمایندگان مرکز در بعضی از کشورهای اروپایی و امریکایی بنام جهاد مسلحانه و خریداری اسلحه و مهمات از مسلمانان آنجا پول جمع آوری می‌کنند. و چون موضوع قبلا با باداران امریکایی‌شان برنامه ریزی شده بی‌خوف و هراس از مردم بنام جهاد پول می‌خواهند، و به این دام خویش از یکسو راپور مسلمانان غمخوار جهاد را به باداران امریکایی خود می‌دهند و از سوی دیگر جیب‌های خود را پر می‌کنند. برعلاوه چون در نتیجه عده‌ی زیادی از محسنین درگیر نظام‌های امریکایی و غلامان‌شان می‌شوند روند کمک با جهاد نیز تضعیف می‌گردد، و به این ترتیب این مفسدین با یک تیر چند شکار می‌کنند.

قضیه‌ی دیگری که در برملا ساختن چهره‌ی این فاشیستان که به نام اسلام و مسلمان تجارت می‌کنند نقش عمده‌ای را بازی می‌کند اینست که این منافقان با مرور زمان و تغییر اوضاع چهرۀ خود را نیز تغییر می‌دهند. آنان برای هر موسم "نقاب" جداگانه‌ای دارند که مطابق به حالات روز آن را بر چهره خود می‌کشند. در اوایل اشغال افغانستان نه تنها محافل خوشی و

جشن برپا کردند بلکه "عاطف" رئیس پیشین جمعیت در محضر عام، اشغال کشور را توسط نیروهای کفری ضرورت مبرم بازسازی و آبادی کشور تلقی کرد، و بدین‌ترتیب تیشه بر ریشه‌ی جهاد می‌زدند، مجاهدین را عملا از رفتن به جهاد و مبارزه منع می‌کردند، جهاد را جهالت و کار فرومایگان و بیسوادان می‌دانستند، مجاهدین را جاسوسان امریکاییان وانمود می‌کردند و در این ارتباط بیانات زیادی دادند، و نوشته‌هایی نیز کردند.

حتی در آخرین مراحل شکست اشغالگران صلیبی این مفسدین مخلصانه به مشوره دهی آنان پرداختند و راه‌های خروج از این بحران را برایشان نشاندهی کردند. مصباح الله عبد الباقی یکی از رهبران این نهاد نفاق، در مقاله‌ی عربی خود به عنوان "هل تنسحب أمریکا من أفغانستان" (آیا امریکا از افغانستان عقب نشینی می‌کند؟) که به تاریخ 3 جنوری 2013 میلادی در صفحه انترنتی الجزیره به نشر رسید به امریکا مشوره عدم خروج از افغانستان را می‌دهد و می‌افزاید که امریکایی‌ها بسبب فشار مردمی، مصارف گزاف مالی و تلفات عساکر خویش می‌خواهند خارج شوند اما اگر فعالیت‌های خود را محدود به پایگاه‌های خاص و ماموریت استخباراتی کنند و

تنها نیروهای افغانی را در عملیات هوایی همکاری کنند دیگر مواجه با این فشار و تلفات نمی‌شوند و نه به مصارف گزاف مالی ضرورت خواهند داشت.

وی در اخیر مقاله خود می‌نویسد: تحلیلگران (که شاید منظور خودش باشد) به این نظر اند که این نوع موجودیت برای امریکا بهتر است زیرا در افغانستان جنگ استخباراتی جریان دارد، چنانچه مصالح امریکا تقاضای موجودیت عساکر زیادی را ندارد و تنها موجودیت گروه‌های استخباراتی کافی خواهند بود. شاید این‌چنین مشوره‌های مخلصانه بود که امریکا در اواخر سال 2014 میلادی که گمان می‌رفت عساکر خود را از افغانستان خارج کند تصمیم بر بقای عده‌ای از عساکر خود در پایگاه‌های محدود و همکاری و حمایت عساکر اجیر افغانی در عملیات هوایی کرد (همان رخ داد که مصباح الله پیشنهاد کرده بود).

اما شاید بعد از گذشت دو سال از این مشوره مخلصانه رهبران جمعیت اصلاح مشاهده کردند که امریکایی‌ها تماما مطابق به نقشه‌ی داده شده توسط آنان عمل نمی‌کنند، لذا فضل هادی وزین (چهره‌ای مشبوهی که در صفحات بعدی مفصلا درباره اش صحبت می‌شود) در مصاحبه با تلویزیون

الجزیره به تاریخ 5 مارچ سال 2016 در موجودیت جنرال مارک کمیت معاون اسبق وزارت دفاع امریکا، بر امریکا انتقاد کرد که گویا امریکا نیروهای امنیتی افغان را حمایت هوایی کامل نکرده و طیاره‌های جنگی در اختیار آنان قرار نداده است و به همین سبب آنان در مقابل طالبان مواجه با شکست می‌شوند.

وزین در یک مقاله‌ی دیگر خود احساساتی شده مجاهدین را مزدوران دستگاههای استخباراتی می‌خواند و جنگ مدافعین عزت و ناموس افغانستان علیه اشغالگران را جنگ "بین الافغانی می‌نامد" و می‌افزاید که آنان (مجاهدین) از خدا و دین بی‌خبر، در جنگ عبث و بی‌حاصل مشغول اند که در آن تنها افغان مسلمان کشته می‌شود.

فضل الله ممتاز برادر فضل الهادی وزین و یکی از اعضای بلندپایه‌ی جمعیت افساد که خود بخود در منصب فتوا نشسته و خود استفتا می‌کند و خود فتوا می‌دهد، در یکی از فتواهای عاری از املا و انشاء و مملوء از توهین و دشنام خود می‌نویسد:

"حمله کردن، کشتن، قتل کردن اردوی ملي پولیس و دپلوماتان خارجی و حملات انتحاری جواز ندارد و کسانی‌که افراد اردو و پولیس ملی را به قتل میرسانند مرتکب گناه بزرگ

می‌شوند که آتش دوزخ در انتظارشان است. پولیس و اردو ملکیت مردم و ملت افغانستان است و وظیفه‌شان حفاظت از سرزمین، سرحدات، جان، مال و ناموس مردم است. ملاهای متعصب وجاهل و تنگ نظر حق فتوا دادن قتل مسلمانان، ملت و مردم و اردو و پولیس را ندارند آنها اصلا اهلیت چنین کاری نیستند".

این مفتی جاهل جمعیت افساد موجودیت اشغالگران را در کشور بر اساس معاهده خوانده و می‌نویسد که این کار مجوز شرعی جنگ و قتل و خونریزی شده نمی‌تواند.

وی در اخیر فتوای خود می‌نویسد: "و فراموش نکنیم اینها (مجاهدین) انسانهای تنگ نظر، حقود، متعصب هستند و اعمال وحشیانه‌ی شان نه تنها مخالف رهنمودهای دین مبین اسلام است بلکه مخالف فطرت انسانی نیز می‌باشد... اینها هیچ برنامه بغیر از وحشت و بربریت ندارند و اسلام را تمثیل نمي كنند بلكه ماشینهای جنگی هستند که مردم را از اسلام متنفر می‌سازند".

و بدین‌ترتیب خداوند متعال این گروه مزدور را رسوا می‌سازد و زیغ و گمراهی‌شان را بر زبان و قلم خودشان آشکار می‌سازد و آنچه در قلب‌ها پنهان و پوشیده از نفرت و کدورت علیه

مسلمانان دارند به مراتب بیشتر است.

(قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ) [آل‌عمران: 118].

ترجمه: «به راستی دشمنی از دهان (و زبان)شان آشکار شده‌است، و آنچه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد؛ بزرگتر است».

مجله "مستقبل" ارگان نشراتی این فرومایگان مملوء از این افکار و نظریات بود، آنان کرزی را جناب‌عالی خطاب می‌کردند و ظاهرشاه را رحمت الهی می‌دانستند، اما با ثقیل شدن پله‌ی ترازو به نفع مجاهدین چهره‌های خود را یکبار دیگر تغییر دادند و سخن از جهاد، مجاهد، مبارزه و اشغال را آغاز کردند و بی‌شرمانه داد و فریاد از دفاع کشور زدند. و بخاطر پنهان کردن زلات و رسوایی‌های خود شماره‌های مجله مستقبل را که بعد از اشغال افغانستان نشر شده بود و در آن نشریات ضد جهادی و در حمایت از اداره‌ی اجیر کابل صورت گرفته بود کاملا از کتابخانه‌ها، دفاتر و حتی کتاب فروشی‌ها در افغانستان و پاکستان جمع آوری کردند.

امروز در مراکز خود آنان که مجله‌های سی سال قبل نیز موجود است مجله‌ی مستقبل را نمی‌توان دریافت، پس واضح است که آنان این حقیقت را درک کردند که دسترسی به این

مجله‌ها به معنای ثابت شدن منهج و مسیر باطل و نفاق‌شان می‌باشد لهذا قبل از تغییر قیافه مجله‌هایی را که دلیل و سند گمراهی، ضلالت و نفاق‌شان بود جمع آوری کردند و اگر این ادعای ما درست نیست بفرمایند این چالش ما را بپذیرند و تمامی شماره‌های این مجله را در دسترس خوانندگان قرار دهند تا همه بدانند که این گروه منفور و تجار دین در اوایل اشغال افغانستان چی نظر و فکری داشتند.

به هر صورت ما به امید اینکه این صفحات چند سبب بیداری جوانان فریب خورده به این گروه مفسد گردد، آن را به دست نشر سپردیم و از الله تعالی خواهانیم که این عمل ناچیز سبب رهنمایی جوانان ما واقع گردد چنانچه از خداوند متعال استدعا داریم که ما را توفیق بخشد تا در آینده‌ها نیز اسرار وخیانت‌های این گروه و سایر خائنان را افشا کرده و در دسترس ملت مسلمان خود قرار دهیم ومردم نیک طینت خود را از دام فریب وتزویر این تجاران اسلام نجات دهیم.

علاوه بر این، اصل و حقیقت این تجاران دین را می‌توان از لابلای تزکیه‌ها و توصیات کرزی نیز دریافت، چنانچه وی بارها حین انتقاد بالای مجاهدین گفته‌است که اگر کسی اسلام می‌خواهد پس مانند جمعیت اصلاح بخواهد که ما مانع

آن نیستیم. یعنی اسلام مودل جمعیت اصلاح برای کرزی و امریکاییان نیز قابل قبول بوده و آنان از موجودیت آن خوف و هراس ندارند در حالی‌که، به اعتراف خود حامد کرزی، امریکا بخاطر ریشه کن ساختن اسلام بخصوص جهاد از فاصله ده‌ها هزار میل لشکر کشی کرده و هزاران عسکر خود را از دست داده‌است اما با وجود اینهمه اسلام مرکزیان، برای آنان قابل قبول است و این عمل در ذات خود منافی با سنت دعوت به‌سوی دین و حق است، زیرا تاریخ ثابت ساخته‌است که این راه همیشه با خار و خون فرش بوده‌است و دعوتگران هیچگاه در تاریخ دعوت اسلام، به این شکل آزادانه بدون اندک دشواری، تقدیم شهادت‌ها، زندانی شدن، تعذیب و شکنجه شدن و نفرت و انزجارها نتوانستند فعالیت کنند و این همه علامات و دلایل صحت منهج و عدم آن دلیل عدم صحت منهج است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ناشر

جمعیت اصلاح یا جمعیت إنما نحن مصلحون

در رمضان سال 1430 هجری نامه‌ی را از ایمیلم دریافت داشتم که حکایت از جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی داشت، که قبلا به نام "مرکز فرهنگی اسلامی افغانستان" در پشاور فعالیت می‌کرد، سپس پسوند "اسلامی" را از آن حذف کردند و تنها به "مرکز فرهنگی افغانستان" بسنده نمودند، و این مرکز تا اکنون در پشاور تحت همین مسمی فعالیت دارد.

نویسنده این نامه ظاهرا اسم مستعار جمال خالد را برای خود برگزیده بود. نامه را همه خواندم که در حقیقت جزوه‌ی در زمینه معرفی جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی بود.

در برخی مجالس به ویژه در افغانستان بحث‌های داغی در زمینه براه افتاد که جمال خالد کی باشد؟ با اینکه جمال خالد در پایگاه انترنیتی جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی شخص ناآشنا نبود، وی در باب

تعلیقات و نظریات، تعلیق نویس شهره آفاق بود، به ویژه هنگامی‌که در بیشتر از یک مورد با شخصی به اسم "همایون غفوری" که آن زمان از مدافعین سرسخت جمعیت اصلاح و افکار آن بود، مواجه گردید.

نوشته‌ی جمال خالد را در زمینه که به هزاران شخص دیگر نیز مواصلت ورزیده بود خواندم، بلکه نوشته‌های کسانی را نیز خواندم که در زمینه در صفحات مختلف انترنتی تعلیقاتی نوشتند.

برخی‌ها می‌گفتند که جمال خالد چنانچه از نوشته‌اش پیداست شاید روزگاری عضو این جمعیت بوده باشد، به ویژه هنگامی‌که در باره برخی از روش‌ها و اسرار این جمعیت صحبت می‌کند، معلوم می‌گردد که به جز شخصی که عضو آن بوده باشد یا هست کسی دیگری از آن آگاه نیست.

برخی‌ها می‌گفتند که این روش‌ها را هر کسی می‌داند، و ضرور نیست که آگاهی از چنین روش نشان‌دهنده این باشد که شخص آگاه، عضو این جمیعت است.

برخی می‌گفتند که این جمال خالد فلان و یا فلان است. البته من به این تخمین‌ها اهمیتی نمی‌دهم، برای من محتوای نامه جمال خالد حایز اهمیت بود نه اینکه جمال خالد کیست، خصوصاً بعد از اینکه جمال خالد رهبران آنان را به چالش گرفته بود که اگر آنچه وی نوشته‌است اشتباه باشد پس رد آن را بنویسند و یا اینکه اگر آنچه نوشته‌است قابل قبول نیست و شواهد و دلایلی بر آن وجود ندارد، لطف کرده از وی بخواهند تا بار دیگر آنچه را نوشته‌است با شواهد و نام‌های آنان به نشر بسپارد که همه مطلعایم که آنان از جواب آن باز ماندند وگرنه نوشته تفصیلی جمال خالد با ذکر اسمای آنان برای همه ما موصول می‌شد.

سپس بعد از مدتی نوشته‌های دیگری را به ویژه نوشته‌ی را تحت عنوان (د اتحاد په نوم اختلاف او د اصلاح په نوم افساد) در زمینه خواندم که گفته می‌شود نوشته انجنیر گلبدین حکمتیار است که به اسم مستعار حقپال نوشته بود. این مقاله را مجله (تنویر) ارگان

نشراتی حزب اسلامی به نشر سپرد. در این مقاله حقپال اعضای جمعیت اصلاح را منافقین معرفی کرده و مناط و مصداق آیه‌های ابتدایی سوره‌ی مبارکه بقره که در زمینه منافقین است را جمعیت اصلاح در افغانستان دانسته‌است.

حقپال، که بعدها ثابت گردید شخص حکمتیار است، در این مقاله می‌نویسد: امریکاییان به چنین گروه‌ها تحت سلطه‌ی خود ضرورت دارند، که نام آن اسلامی باشد مگر از آنان برضد مجاهدین و برای فریب دادن مردمان کار گرفته شود، توسط آنان جوانان از جهاد باز گردانیده شوند و برای آنان گفته شود که جنگ دست آورد نیکی ندارد، به واسطه آنان گروه‌های جهادی تضعیف شوند و از یکجا شدن جوانان با مجاهدین جلوگیری صورت گیرد.

قبل از این انجنیر حکمتیار در گفتگو با سلیم صافی در شبکه تلویزیونی (جیو) پاکستانی، جماعت اسلامی پاکستان را می‌کوبد چون این حرکت به همکاری

گروهی می‌پردازد که جمعیت اصلاح نام دارد و در کابل دفتر رسمی‌دارد.

این نظریات زمانی توسط حکمتیار ارائه شده بود که خود متصف به صفاتی نبود که جمعیت اصلاح را به آن متصف ساخته بود وگرنه امروز اگر دیده شود حزب و جمعیت اصلاح در راه دفاع از مصالح اشغالگران و تبلیغات علیه مجاهدین و مدافعین کشور و عزت و ناموس آن مانند یک تنی هستند که از یک یخن سر بیرون کرده‌اند.

درباره این عکس العمل شدید حکمتیار در آن زمان گمان نویسنده این است که حزب اسلامی شکار انشعابات بزرگی در تاریخش به ویژه بعد از اشغال امریکایی‌ها شد، جمعیت اصلاح نیز از این فضای ناگوار که حزب در آن دست‌وپا می‌زد استفاده اعظمی کرد و تا کنون می‌کند و به این وسیله توانست عده‌ی زیادی از جوانان این حزب را شکار نماید. این شکار به جوانان منحصر نماند بلکه به رده‌های بلندی

رسید و قاضی عبدالظاهر حمیدی که روزگاری رئیس تنظیم محصلان حزب بود و شعارهای داغ بر ضد حکومت و همکاری با آنان می‌داد و جمعیت اصلاح را همکار و همسنگر این نظام می‌دانست نیز شکار این جمعیت گردید و شمشتو را به قصد کابل ترک گفت و در یکی از دفاتر جمعیت اصلاح توظیف گردید و متعاقبا مسئول بخش نشرات این جمعیت گردید. بلکه برخی از کسانی که از حزب بعد از کودتا تنی بریدند و در گوشه‌ی پشاور خزیدند، مانند "محمد زمان مزمل" نیز شکار این جمیعت گردیدند که در فکر همانند بلکه همسوی این جمعیت اند. اینهمه باعث شد تا حزب ناگزیر شده علیه این جمعیت علنا بشورد.

باید دانست که جمعیت‌های به نام اصلاح و غیره در افغانستان که بر اساس مجوزه رسمی رژیم مزدور و دست نشانده‌ی کابل فعالیت می‌نمایند در حقیقت ستون پنجمی اند که برای فریب مردم و تضعیف روحیه‌ی مبارزه و جهاد بر علیه کفر از سوی

امریکایی‌ها و مزدوران داخلی‌شان انتخاب شده و تمویل می‌گردند تا با بهانه‌های گوناگون و تحت چتر اسلام، نقش تخریبی‌شان را بازی نمایند.

اعضای جمعیت اصلاح که به ادعای خودشان نمایندگان اخوان المسلمین در منطقه هستند در حقیقت کسانی اند که در لباس اسلام می‌خواهند ذهن سازی نمایند و آن را در قالب‌های از قبل آماده شده و وارد شده از خارج بریزند. حوادث عراق، افغانستان، صومالیا و الجزایر شاهد بر آنچه گفتیم می‌باشند.

در عراق حزب اسلامی وابسته به حرکت اخوان المسلمین سوار برتانک‌های امریکایی وارد عراق شد و در رژیم دست نشانده‌ی امریکایی نقش کلیدی را ایفا نمود بلکه در ساختن و ایجاد ملیشه‌ها به اسم صحوات نقش اساسی را بازی کرد.

در افغانستان اخوانی‌ها مانند سیاف و ربانی آن قدر در ارتداد عمیق غرق شدند که گویی سبقت را در این راستا از دیگران ربوده‌اند.

اما نسل نوین این‌ها، یعنی جمعیت اصلاح همان نقش رهبران‌شان را البته با مراعات اوضاع افغانستان ادا می‌نمایند.

من برادران را همیشه از این جمعیت بر حذر می‌داشتم و امروز می‌نگریم که این خفاشان بی‌ضمیر چگونه تلاش می‌کنند تا مجاهدین را شکار نمایند و آن‌ها را از جهاد مانع شوند. اگر این‌ها صادق‌اند چرا دیگران را دعوت نمی‌نمایند؟ چرا گوشه‌ی از تبلیغات و زهرافگنی را که علیه مجاهدین می‌کنند علیه حکومت فاسد و مفسد، پولیس و اردوی اجیر، اربکی‌های چپاولگر و دزد و رهزن نمی‌کنند؟ چند سال قبل در پغمان گردهمایی داشتند که نمونه‌ی از یاوه سرایی‌های‌شان را در آنجا مشاهده کردم. البته این نمونه‌ها را خودشان نشر کردند. فضل هادی وزین یکی از رهبران این جمعیت که آن زمان در پوهنتون اسلام اباد استاد بود و اکنون کارمند یکی از موسسات خارجی در وزارت معارف و استاد در پوهنتون خصوصی جمعیت

اصلاح است و به سابقه کمونیستی‌اش در نوشتار جمال خالد نیز اشاره صورت گرفته‌است به صراحت اعلان داشت که باید ما روشنفکران فرهنگ تحمل و برداشت را در خود پرورش دهیم تا یکدیگر را برداشت نماییم یعنی همه را باید تحمل کنیم. دیگری نصیر احمد "نویدی" که رئیس شورای رهبری‌شان است می‌گوید تنها جمعیت اصلاح است که می‌تواند افغانستان را از تجزیه‌ی سیاسی و اجتماعی برهاند و در زمینه تمثیلی را به نمایش گذاشتند که در آن افغانستان را به انسانی به صورت زخمی تمثیل کردند که فریاد می‌کشد و در آن طرف سه نفری لباس‌های مختلفی به تن کرده بودند که هر یکی یک دسته را تمثیل می‌کرد؛ یکی با روی بسته که طالب بود و دیگر دریشی به تن داشت گویا دیموکرات و دیگری چپنی را بر شانه انداخته بود گویا از اصحاب الشمال باشد. سپس اینها به دعوت شخصی که لوحه‌ی در دست دارد به فریاد آن انسان می‌شتابند و وی را از مرگ

حتمی رهانند و سپس این شخص که لوحه را به دست دارد آن را می‌افرازد که در آن نوشته‌است "جمعیت اصلاح". گویا این جمعیت افساد بود که افغانستان را از این دشواری‌ها رهایی بخشید!

رهبران این گروه مانند "عاطف" و غیره در همان اوان حمله امریکا بر امارت اسلامی، می‌گفتند بگذارید که نظام استبداد نابود شود و افغانستان بدون استعمار آباد نمی‌شود.

جمیعتی که در پارلمان و مشرانو جرگه دو عضو داشت یکی سید محمد لغمانی و دیگری ناصر عطایی و شاید هم در پارلمان کنونی و آینده اعضائی داشته باشد آیا می‌توان به آن اعتماد کرد؟ جمعیتی که ارکان و پایه گذاران آن؛ پروژه‌های مؤسسات خارجی را در وزارت معارف در بدل معاش‌های دالری به پیش می‌برند آیا به آن میتوان اعتماد کرد؟

ناصر تقدسی که اکنون نیز عضو فعال این جمعیت است می‌نویسد که قانون اساسی کرزی رحمت الهی

است. مطیع الله تایب از رهبران دیگر این جمعیت که در قطر به سر می‌برد و ریش خود را که تقریبا یک قبضه بود بعد از اشغال افغانستان ماشین کرد تا اثری از اسلام در شخصیت وی باقی نماند مدعی است که افغانستان اشغال نگردیده‌است و زلمی خلیل زاد مسلمان است. و دیگری به نام نعیم جلیلی که از جمله مؤسسین این جمعیت است مدعی می‌شود که قانون اساسی کرزی به جز در سه مورد دیگر همه اسلامی است! اما با وجود این سه مورد خلاف شرع اساس‌نامه جمعیت پیروی و متابعت قانون اساسی را فریضه‌ی خود می‌داند.

"عاطف" رئیس پیشین این جمعیت، شادمانی می‌نماید که الحمدلله که نظام ظلم، که قصدش طالبان است، از میان رفت و نابود گردید حال مردم می‌توانند آزادانه افکارشان را مطرح نمایند. دکتور مصباح الله از مؤسسین مرکز فرهنگی و استاد سابق در پوهنتون اسلام آباد که روزگاری کتابی را به نام مستعار "حفیظ

الله حقانی" به زبان عربی به عنوان "من هُم طالبان افغانستان؟" (طالبان افغانستان کیها اند؟) نوشته بود و اخوانی‌های مصری در اسلام آباد آن را به چاپ رسانیدند و سپس کتابی دیگر را به نام "افغانستان بعد از یازده سپتامبر" نوشت و حادثه یازده سپتامبر را ساخته یهودی‌ها وانمود کرد که قاعده در آن استخدام شده‌است. البته در کتاب موارد دیگری نیز است که نیاز شدید به حلاجی دارد تا این‌چنین منافقان را درسی باشد.

چگونه می‌شود بر این منافقین اعتماد کنیم؟ آیا کافی نیست که در اوضاع فعلی افغانستان که جهاد فرض عین است و آنان نه تنها باز نشسته‌اند بلکه مجاهدین را نیز از آن منع می‌کنند و برخلاف آنان می‌نویسند، تبلیغات می‌نمایند، شبهات ایجاد می‌کنند، و جهاد مقدس علیه اشغالگران صلیبی را جنگ بین الافغانی و عبث می‌دانند، آیا قعود این‌ها از جهاد عینی و دفاع از مصالح دشمنِ اشغالگر کافی نیست که این‌ها

را مزدور امریکا بدانیم.

بازنشستن از جهاد بدون عذر فسق است که اعتبار شخص را ساقط ساخته شهادتش پذیرفته نمی‌شود و اگر تخذیل و تثبیط، حمایت و دفاع از مصالح اشغالگر را همراه داشته باشد دیگر نفاق خالص و کفر است (وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) [المائده:51].

ترجمه: «و کسانی که از شما با آنها دوستی کنند، از آنها هستند»، چنانچه جمعیت اصلاح را می‌توان منافقین نامید و بر اساس مساعیشان در رد جهاد، منافقین قلمداد نمود.

و دلیل این سخن قول ابن حجر عسقلانی رحمه الله در کتاب "الزواجر" است که می‌فرماید: "گناه کبیرهء (شماره) سه صد نود، سه صد نود و یک و سه صد نود دو: ترک جهاد بعد از فرض عین شدن آن است، آنگاه که جنگجویان در سرزمین اسلام داخل شوند و یا مسلمانی را به اسارت بگیرند در حالی‌که امکان رها ساختن وی وجود داشته باشد ولی مسلمانان این کار

را ترک کنند... و به همین سبب نزد صحابه معلوم و متعین بود که از جهاد فرض بجز شخص ضعیف، معذور و یا منافق بازنشینی نمی‌کند و همین را کعب بن مالک رضی الله عنه در زمانی که از غزوه‌ی تبوک بازنشسته بود حکایت می‌کند: (فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَطُفْتُ فِيهِمْ أَحْزَنَنِي أَنِّي لَا أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنْ الضُّعَفَاءِ).

«وقتی بعد از خروج رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردم بر می‌آمدم و گشت می‌زدم مرا غمگین می‌ساخت، زیرا نمی‌دیدم مگر کسی را که غرق نفاق بود و کسی را که الله معذور پنداشته است از ضعیفان». [متفق علیه]

نمی‌دانم کسانی که در کنار این داعیان به‌سوی فساد و بازنشستگان از جهاد اند، آیا دلیل شرعی را فراه راه‌شان قرار داده‌اند و یا اینکه در دام حلاوت گفتار و مال آن‌ها افتاده‌اند؟ و یا اینکه جمع غفیری را دیده‌اند

که در گرد آنان جمع شده‌اند و گمان نیکو بر آنان کرده‌اند، چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «شما را از منافقی که زبان نرم داشته باشد بر حذر می‌دارم».

به این نکات غور نمایید، هنگامی که جهاد فرض عین می‌شود آیا در زمینه استثنایی را به غیر از دارندگان اعذار شرعی که بر اساس صراحت نص از قتال معذور شمرده می‌شوند در قرآن می‌توان دریافت؟ آیا همین دارندگان اعذار شرعی بایست تشجیع کننده گان بر جهاد باشند و یا مجاهدین را دشنام دهند و بر علیه آنان دعوت کنند؟ من از شما می‌پرسم که این‌ها چه عذر شرعی در سهم نگرفتن در این قتال مقدس دارند؟ تأکید می‌کنم عذر شرعی مبتنی بر ادله‌ی شرعی نه اعذار بافته شده که از حصر بیرون است. این تفکیک زشت را از کدام جعبه‌ی پوسیده برداشته‌اند که برخی قتال نمایند و عده‌ی به اراده‌ی خود قلم به دست گیرند و در داخل حکومت و یا موسسات خارجی اشغالگر کار

کنند و مزد دالری بگیرند؟ اگر این را هم بپذیریم که عده‌ای باید باز نشینند، آیا به این معنا است که اینعده از بازنشستگان تمام نیروی بدنی، علمی و قلمی خود را علیه مدافعین اسلام و مجاهدین علیه اشغالگران استخدام کنند؟ چرا این یاوه را اسم اسلامی دهند و برایش دلیل می‌تراشند و کسانی را که بر این‌ها اعتماد کرده‌اند فریب می‌دهند؟ و جالب اینکه این عمل خود را جهاد می‌نامند و گمان می‌کنند در اجر و پاداش یکسان با مجاهدین اند. بلی اگر دعوت مطابق با اصول شرعی آن و در موازات با قتال منسجم می‌بود، محور آن افتضاح رژیم، اعلان کفرش و بیزاری از آن و تنویر اذهان جوانان در این راستا می‌بود مانند تشویق بر قتال، دوری از ارگان‌های دولتی و همکاری با مجاهدین، دیگر این‌ها إن شاء الله در اجر با مجاهدین یکسان می‌بودند زیرا این دعوتگران صادق را رژیم‌های کفری تحمل نمی‌توانند و حتما سنگرهای داغ و یا زندان‌های وحشی جایگاه‌شان می‌بود.

چنانچه قبلا یادآور شدیم صدق دعوتگر از تصادمش با طاغوت و نظام‌های باطل پیداست، اما دعوتگر سازشگر جهت بدست آوردن لقمه‌ی افتاده از طاغوت با او می‌سازد در حالی‌که هر عام و خاص می‌داند که دعوت جمعیت اصلاح چنین نیست و دلیل آن، دست آورد فعالیت‌های این‌ها است که متشکل از جوانانی اند که با جهاد مخالف و مالامال از شبهات اند! و دلیل دومی همانا تزکیه آنان توسط امریکا و کرزی، و پسندیدن دین‌شان و دعوت توسط اشغالگران و مزدوران آنان است، و دلیل سوم عدم مواجه شدن با مشکلات، تعذیب و شکنجه، زندان، زخم و خون است.

پس اینها در خواب و خیال با این‌چنین دعوت نرم و ملایم مطابق میل کفار! آن پاداشی را می‌خواهند که مستحق آن کسانی اند که کاشانه‌ی‌شان را ترک گفته‌اند، به مخالفت این و آن گوش نداده‌اند، در صف جهاد پیوسته جنگیدنده‌اند و یا در پشت میله‌های زندان روزهای زندگی خود را سپری می‌نمایند. نه کسانی که

آرمیده‌اند و با خاطر آسوده، گشت و گزار دارند، در مقابل دالر در منصب‌های دولتی وظیفه اجرا می‌کنند، نه تعقیبی نه محاصره‌ی، نه خاری و نه زندانی و نه هم خون و شهادتی، هیچ چیزی این‌ها را تهدید نمی‌نماید بلکه فعالیت‌های‌شان، چین به جبین اشغالگران و مزدوران آنان نمی‌آورد! به رادیو، تلویزیون، مکتب و پوهنتون‌شان رسماً اجازه فعالیت داده می‌شود و در مجالس آقایان‌شان به صفات نیکو ستوده می‌شوند در حالی‌که مجاهد حقیقی را به دار می‌کشند، تحت تعذیب و شکنجه قرار می‌دهند، خودش و اهل و عیالش را به راکت می‌زنند و بمبارد می‌کنند، نه به طفلش شفقت می‌کنند و نه بر بزرگش ترحم.

اگر امروز بدون دلیل و برهان بگوییم که مفهوم جهاد وسیع گردیده‌است و چنین و یا چنان است، این دیگر اشتباه و تحریف مفهوم قرآنی و دینی جهاد است.

جهاد در اصطلاح قرآن و شریعت از نخستین روز مدلولی را افاده می‌کرد که امروز می‌کند.

امام ابو اسحاق شاطبی رحمه الله می‌نویسد که: «یکی از موارد تحریف این است که حکمی در مسأله‌ای در قرآن، در موردی نازل شده‌است و آن را فرا می‌گیرد. و اگر این حکم را از این مورد که تحت این حکم قرار می‌گیرد به مورد دیگری منتقل بسازیم و یا این مسئله را از آن بیرون کنیم بدون شک که این یک نوع تحریف در قرآن است».

شکی نیست که افغانستان اشغال شده‌است و اکنون کسانی که در صف اداره‌ی کابل نیز قرار دارند به این حقیقت اعتراف می‌کنند. با وجود اینهم گمراهان و مفسدینی وجود دارند که این حقیقت را می‌خواهند در رنگ‌های دیگر وارونه جلوه دهند ولی هر که از این حقیقت چشم پوشی کند و یا آن را رنگ دیگر بدهد باید به شفاخانه‌ی عقلی و عصبی برده شود و یا به دار المجانین سپرده شود، که همه مردم و ملت به یک آواز اعتراف می‌کنند که کشور عزیز اشغال شده‌است و اکنون برخی از بردگان که روزی خود بر اریکه‌ی قدرت

نشسته بودند به این حقیقت اعتراف می‌کنند، مگر عده‌ای از منتسبین به علم، دانش، روشنفکری! و دعوت به سوی اصلاح! این حقیقت را انکار می‌کنند. پس اگر افغانستان اشغال شده‌است حکم شرع در قبال آن چیست؟

دعوت کنیم، به سوی چی؟ کتاب بنویسیم در مورد چی؟

تنظیمی را تأسیس کنیم، با چی مرامنامه و هدفی؟

یا جهاد کنیم؟

جهاد به معنای قتال با کفار و مزدوران‌شان، رزمیدن برای اعلای کلمة الله و شکستن و ریختن نظامهای طاغوتی است. قرآن جهاد را در سرزمین اسلام که تحت اشغال کفار قرار گرفته باشد فرض عین می‌داند که نباید از آن فرار کرد. الله تعالی می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ . وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

[انفال: 15-16].

ترجمه: «ای مؤمنان ! هنگامی که با انبوه کافران روبرو شدید (جهاد فرض گردید)، به آنان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتيك جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم الله متعال خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است». پس قرآن ما را امر می‌کند که سلاح برداریم اما همزمان با قتال یک حرکت فکری را که مردم را به حقیقت امر آگاه سازد، از فرایض‌شان با خبر کند، برای مردم برنامه ریزی کند و از توطئه‌ها و دسایس فکری دشمن پرده بردارد، به راه بیاندازیم، و همچو حرکتی را به راه انداختن که در موازات به قتال و همگام با آن در حرکت باشد؛ این هم یک فریضه‌است که نباید از آن غفلت کرد.

این قاعده شرعی است که مصداق آن را در حرکت جهادی در هنگام مرحله مدنی به خوبی می‌توانیم بیابیم.

همچنان جهاد یک محک است و منافقان را قتال رسوا می‌سازد. سوره‌ی توبه که آن را "الفاضحة" (رسوا کننده) نیز گویند پرده از اعمال ننگین این قماش افراد برداشت، اندکی آن را به تأمل به تلاوت بگیرید تا در لابلای احکام آن حقیقت تنظیم‌های نفاق، مانند جمعیت اصلاح را دریابید.

جهاد افغانستان نیز این گروه و امثال آنان را رسوا کرد چنانچه یکی از افراد این گروه مفسد به نام مستعار مولوی افضلی در صفحه‌ی انترنتی‌شان چنین می‌نویسد که "جنگ را هر کس می‌تواند دهقان و مزدورکار ...".

گویا جهاد عبادت جاهلان است، من به پروردگارم از این سخن زشت پناه می‌برم، آیا این مدعیان دعوت نص و یا دلیلی را سراغ دارند که دلالت بر این امر کند؟ این تحریف احکام شرعی است و یکی از مواردیست که گروهگ‌های باطنی در آن واقع گردیدند. همه می‌دانیم که ما مکلفیم و جهاد یک تکلیف شرعی است. پس هنگامی

که این فرضیت شکل عینی را بخود می‌گیرد، چنانچه افغانستان یکی از موارد قتال عینی است، آیا علماء! دانشمندان! دعوتگران! وغیره از این مورد مستثنی می‌شوند؟ چه دلیلی در زمینه وجود دارد؟ و اجماع آنست که احکام تکلیفی بیشتر متوجه علماء است تا الگوهای نیکی برای دیگران باشند.

این سخن زشت پهلوی دیگری هم دارد و آن اینکه فردا، یعنی هنگام آزادی کشور، این باز نشستگان از جهاد باید زمام امور حکومت را به دست بگیرند نه آنانی که اکنون در صف جهادی قرار داشته و قربانی می‌دهند. زیرا این دهقان‌ها و مزدور کاران نمی‌دانند و این علماء! دعوتگران! دانشمندان! و روشنفکران می‌دانند. وای بر این کلمه زشت چقدر ستمگرند. آیا در تاریخ سراغ دارید که جنگجویان، کسانی دیگری را جانشین خویش ساخته باشند؟ خیلی در خوابند، خود احمق اند و یا اینکه مردم را احمق می‌پندارند؟

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به‌سوی تبوک به راه افتاد نفیر عامی را اعلان داشتند و کسی که قادر به حمل سلاح بود بیرون شد. در این غزوه‌ی مبارک سی هزار صحابی شرکت ورزیدند و به جز کسانی که زاد نظامی نداشتند، زنان، کودکان و یا منافقان که عذرهای گوناگونی را تراشیدند و آن سه صحابی بزرگوار که از غزوه تخلف ورزیدند دیگر همه به ندای جهاد لبیک گفتند.

و بدانید که بازنشستن از جهاد عینی بدون عذر شرعی فسق می‌باشد و این حکم قرآن است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ ...﴾ [توبه: 38].

ترجمه: «ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید ؟ آیا به زندگی این جهان

به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟». اما اگر تبلیغات و پروپاگنده علیه مجاهدین به آن اضافه شد نفاق صریح است.

من به برادرانم و برادران مخلص فریب خورده و در دام افتیده می‌گویم که این‌ها را ترک نمایید. سوگند به الله که امارت اسلامی در افغانستان امارت مظلوم است که اکثر کسانی که خود را چیز فهم می‌دانند خود را به بهانه‌های گوناگون از اطراف این امارت مظلوم دور کرده‌اند، و جالب این که یا کارمندان رژیم کفر کابل و یا مؤسسات خادم مصلحت اشغال گردیده‌اند و یا اینکه به دام شکارچیان ماهری چون جمعیت شکار مجاهدین (اصلاح) افتیده‌اند.

پس ای جوانان! سنگرها در انتظار شما است، فرصت را از دست ندهید، به مجاهدین بپیوندید و در ازاله‌ی نجاست اشغال سرزمین اسلام کمر همت ببندید و بدانید که این‌چنین جمعیت‌ها دامهای امریکایی در لباده‌ی اسلامی اند.

گذاشتن سلاح و پیوستن به "اصلاح" و گروههای امثال آن هدف امریکایی‌ها در افغانستان است، سپس شب وروز فریاد بکش که مرگ بر امریکا و علیه امریکایی‌ها بنویس و راهپیمایی نما، بلکه از منابر رسمی اداره‌ی امریکایی کابل استفاده نما (که جمعیت اصلاحی‌ها این را هم نمی‌کنند بلکه تمامی‌فعالیت‌های‌شان موافق با منافع و مصالح اشغالگران و مزدوران آنان است)، این همه چین به جبین امریکایی‌ها نمی‌آورد و تشویقت نیز می‌نمایند.!! و عملاً آنها این کار را که تمثیلی است از نظام دیموکراسی کردند و به جیب تمثیل کنندگان برای ادای این نقش مهم پول نیز ریختند.

از این خاینان منتسب به علم، دعوت و اصلاح ببُرید و متوجه باشید از کسانی نباشید که در جهنم به یکدیگر لعنت می‌فرستند، پیروان به رهبران‌شان نفرین می‌فرستند و رهبران به پیروان‌شان (إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ

الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ)[بقره: 166-167]. ترجمه: «در آن هنگام پیشوایان از پیروان‌شان بیزاری می‌جویند، و همگی عذاب را می‌بینند، و راه چاره بر آنان بسته می‌شود * و آنان که پیروی کردند می‌گویند: ای کاش برای ما بازگشتی [به دنیا] بود! تا ما هم از آنان [و فرهنگِ باطل‌شان] بیزاری می‌جستیم، همان گونه که این‌ها [در این عرصۀ قیامت] از ما بیزاری جستند، خداوند به این صورت اعمالشان را که برای آنان مایۀ حسرت‌هاست به ایشان نشان می‌دهد، و اینان هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند». پس قبل از مواجه شدن با این حالت خدای ناخواسته از این کاذبان ببرید و به صادقان پاکباز در کوه پایه‌های افغانستان بپیوندید.

شاید گفته شود که برخی از رهبران و پیروان جمعیت اصلاح مدت‌ها را در زمان حکومت‌های کمونستی در زندان سپری کرده‌اند و برخی دیگر در سنگر جهاد

ایامی را گذرانیده‌اند. در جواب باید گفت که این سنت دعوت‌ها است، کسانی گمراه می‌شوند و کسانی راه دعوت را، یا می‌گذارند و یا شیوه‌ای را نظر به ضعف و یا هوا و خواهشات نفسانی خویش اختیار می‌کنند که طاغوت را بر نیانگیزند، ولی عده‌ی اندکی پا برجا و ثابت قدم می‌مانند و با شداید و موانع مقابله می‌نمایند.

اینکه افرادی گمراه می‌شوند و دامنه گمراهی‌شان توسعه می‌یابد و بلکه دیگران را به گمراهی فرا می‌خوانند، این دیگر امر جدیدی در راه دعوت نیست و سبب آن در قرآن نیز ذکر شده است: ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ [الانفال: 37]. ترجمه: «تا خداوند پاک و ناپاک را از هم جدا کند».

پس مجاهدین و مبارزان به‌سوی حق نباید شکیبایی را از دست دهند، اگر از یکسو این‌چنین حالت است، لله الحمد که در آنسو می‌بینیم دسته دسته، افراد دیگری وارد میدان دعوت و مبارزه می‌گردند، جوانان آماده

قربانی و مبارزه می‌شوند، کفن بر سر کرده و جان‌های خود را نثار می‌کنند و دین خداوند متعال را نصرت می‌بخشند. قرآن هنگامی که از موالات با یهود و نصارا، مؤمنان را نهی می‌کند چنین هشدار می‌دهد که اگر کسانی از شما با آنها موالات می‌نمایند در حقیقت از دین بریده‌اند و مرتد شده‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [مائده: 51].

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهودیان و مسیحیان را دوستان خود مگیرید، زیرا آنان با وجود این که باهم اختلاف دارند در برابر شما با یکدیگر همدل اند، و هر کس از شما آنان را به دوستی گیرد، قطعاً در زمره آنان به شمار می‌آید و از ستمکاران است، و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند». و در ادامه‌ی آن می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي

اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَي الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَي الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ)
[مائده: 54].

ترجمه: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد و به کفر گراید بداند که دین خدا بی‌یاور نمی ماند، زیرا دیری نمی‌گذرد که خداوند مردمی را می‌آورَد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند، در برابر مؤمنان فروتن اند و به آنان مهر می‌ورزند ولی بر کافران سرافرازند، در راه خدا پیکار می‌کنند و در کارهایشان از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ی بیم ندارند».

پس به همین سبب الله تعالی آنان را از صف مجاهدین و دعوتگران حقیقی، و بخاطر تصفیه و پاکی صف دور کرد و در بدل آنان کسانی را روی کار آورد که در راه خدا پیکار می‌کنند و در کارهایشان از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ی بیم ندارند.

مرکز فرهنگی (جمعیت اصلاح)
اصلیت و حقیقت

نوشته: جمال خالد

پیشگفتار:

در حقیقت انگیزه‌ی اصلی این نوشته رویه‌ی غیر فرهنگی فرهنگیان میباشد طوری که آنان صفحه انترنتی اصلاح آنلاین را بر روی جوانان باز کرده و دروزاه‌های تعلیقات را گشودند. عده‌ای چنان مضامین، فتواها و مقالاتی را نشر کردند که زاده‌ی تروا‌ش تنظیمی‌شان بوده از روح اصلی شریعت غرای محمدی به دور بود. آن‌ها می‌خواهند این مضامین را ذریعه‌ی نشر این افکار باطل خود در میان جوانان ساده‌لوح بگردانند. همچنان در بخش فتوا، کسانی را گماشته‌اند که اصلاً با این مسلک بیگانه اند و این بیگانگی از نوشته‌های‌شان در زمینه پیداست. اما چون بیشتر خوانندگان این فتواها علماء و طلاب علم شرعی نیستند و نه از اصول و ضوابط فتوا آگاهی دارند نمی‌توانند سقم و صحت فتوا را شناسایی کنند.

این فرنگی‌ها فتوای غلط را از فتوای درست

شناسایی کرده نمی‌توانند بلکه بر اساس منهج ناسالم خود مفتیان جاهل خود را تشویق و ترغیب می‌کنند و با وجود فتواهای مخالف با اصول شرع از آنان بخاطر این جهود بی‌شائبه و تحقیق علمی‌شان! اظهار سپاس و امتنان می‌کنند. علاوه بر این در موقفگیری‌های این گروه تناقضات فراوانی را می‌توان دید. اما اگر کسانی می‌نویسند و پرده از این اشتباهات و تناقضات بر می‌دارند تا خوانندگان را از این تخطی‌های آشکار آگاه ساخته باشند، این آقایان نمی‌گذارند که حقایق در دسترس خوانندگان قرار گیرد و به استبداد متوسل می‌شوند. همان روش رژیم‌های حاکم بر امت اسلامی را بخود می‌گیرند که سانسور می‌نمایند تا جلو حقایق را بگیرند و ترفندشان کارگر بیافتد.

نه تنها این فرهنگیان! به این بسنده نمی‌نمایند بلکه لشکری از جاهلان را تهیه دیده‌اند تا حقایق را در انبوهی از نظریات پوچ‌شان بپوشانند، یکی دشنام می‌دهد، دیگری استهزا و سومی تهدید می‌کند. این

است حقیقت این دعوتگران قلابی که از لابلای نوشته‌های‌شان هویدا است.

همین مسائل باعث شد که من نیز همچو بعضی دوستان دیگر کمر همت ببندم و حقایق را در روشنی دلایلی از قرآن، سنت، آثار و واقعیت‌های روز بیان نمایم. به صفت یکی از نظردهندگان به این کار آغاز کردم و به دور از تعصبات قومی، نژادی، تنظیمی و با در نظر داشت روح ایمانی و اخلاقی بر مضامین و فتواهای‌شان تعلیق و ملاحظه نوشتم و یا اینکه تعلیقات دیگران را رد کردم، اما با تأسف که هر بار از جانب یک مشت افراد گماشته‌شده از طرف مرکز شتم و داشنام شده متصف و متهم به این و آن شدم. من چون فقط بخاطر رضای الهی و بیان حقایق و بیرون ساختن جوانان از تنگنا و ورطه‌ی تنظیمی و واضح کردن موقف شریعت اسلامی به این کار اقدام کرده بودم هیچ اهمیتی به اتهامات، توصیفات و سب و دشنام آنان نداده و به کار خود ادامه دادم تا آنکه بالاخره اداره‌ی جمعیت اصلاح وقتی

مشاهده نمود که بنده برای روشن ساختن افکار جوانان و بیان کردن حقایق فعالیت می‌کنم احساس خطر کرد که مبادا حقایق بر جوانان روشن گردد و چهره اصلی آنان که در زیر انبار عباء و قباء و انتساب‌های علمی دروغین همچو ملا ومولوی و دکتور پنهان است هویدا گردد، پس همان بود که بنده را بارها از داخل شدن به صفحه‌ی انترنتی و تعلیق نوشتن منع کرد. با وجود اینکه من بارها آنها را توصیه کردم که این راه حل نیست، اما متأسفانه اداره جمعیت این پیشنهاد مرا نشنید و همیشه آراء و نظریاتم را حذف کرد، بالاخره تصمیم بر آن گرفتم تا حقیقت این جمعیت را در صفحات چند بیان نموده و تا جایی که می‌توانم آن را برای برادران فرستاده و نشر نمایم، و اینک این صفحات آماده نشر بوده و خدمتتان تقدیم می‌گردد تا با مطالعه‌ی آن شما خود حقایق را درک کرده و حق را از باطل تفکیک نمایید و چهره اصلی این گرگان خون آشام که در لباس شبانان مهربان به نظر میایند برایتان

همچو آفتاب روشن و واضح گردد. امیدوارم که این مضمون را به دسترس هر فردی که در دام این نهنگان افتیده باشد و یا می‌خواهد که حقایق را درک کند، قرار دهید.

این اوراق را در دهه‌ی اخیر رمضان نوشتم، بارها قبل از نوشتن فکر کردم که آیا در این لحظات خیلی مبارک و پر سعادت اقدام به این نوشتار کنم یا خیر، بلآخره به این نیت قلم برداشتم که آنچه می‌نویسم حق بنویسم و بجز آن ننویسم، در جریان گذاشتن حقایق با مسلمانان، و برملاساختن اسرار و چهره‌های کسانی که در لباس دعوت و اسلام خود را گنجانیده‌اند، وجیبه‌ی ایمانی هر مسلمان بوده، و إن شاء الله از خداوند متعال متمنی‌ام که چون لحظاتی را که در تهیه‌ی این رساله صرف می‌نمایم برای رضای خود و نجات بندگان صالحش از شر گمراهی و فساد می‌نویسم در میزان حسناتم بشمارد.

در ابتداء چون در نظر بود که بخاطر دقیق بودن

موضوع از اعمال و کردار کسانی که در این نوشتار ذکر شده‌اند نام برده شود اما بعد از لحظه‌ی فکر و دقت و مشوره با دوستان به این دلیل از این کار صرف‌نظر کردم که اگر خواست خداوند باشد و آنان را هدایت نماید، نباید در آینده مورد طعن و سرزنش قرار گیرند، بناء در چاپ اول این کتاب از ذکر اسمای‌شان خودداری گردید و هشدار داده شدند که در صورت اصرار بر گمراهی و تضلیل جوانان، خوانندگان محترم شاهد نوشتار واضحتر خواهند بود که در آن بر علاوه از نام‌های این جنایتکاران نام اعضای خانواده‌های‌شان که در مقطع‌های مختلف زمانی در خدمت امریکایی‌ها و یا شبکه‌های جاسوسی مختلف سرگرم کار بوده‌اند افشاء خواهد گردید اما تا اکنون آنان نه تنها گمراهی و نفاق خود را ترک نکردند بلکه به کمک و یاری باداران خارجی خود چهره‌های جدیدی بخود اختیار کردند ازین‌رو ناگزیر شدیم تا نامهای‌شان را همراه با کردارهای‌شان ذکر نمائیم تا بدانند که تاریخ شاهد هر آن عمل غیر

شرعی‌شان می‌باشد که به نام اسلام و مسلمانان انجام داده‌اند و مسلمانان ساده‌لوح را با آن فریب می‌دهند و از سوی دیگر این عمل برای آنعده از جوانک‌هایی که اکنون بدست آنان تربیه شده و در نقش قدم‌شان قدم می‌گذارند عبرتی باشد.

جمال خالد رمضان مبارک، 1434هـ

مرکز فرهنگی (جمعیت اصلاح)
اصلیت وحقیقت

جمعیت نامنهاد «اصلاح و انکشاف افغانستان» نومولودی است که به تأسی از دعوت امریکا و جهان کفر مبنی بر اشتراک در ترویج فحشاء و گمراهی و به اصطلاح خود آنان بازسازی و انکشاف بعد از سقوط حکومت اسلامی در افغانستان پا بر عرصه وجود گذاشت.

این جمعیت متشکل از اعضای مرکز فرهنگی است؛ نهادی که در سال‌های هجرت در پشاور بنیادگزاری شده بود، لهذا سخن از مرکز فرهنگی سخن از جمعیت به اصطلاح اصلاح می‌باشد. این نهاد در شهر پشاور توسط عده‌ای از افراد تنظیم‌های جهادی آن زمان به رهبری شخصی از کشور مصر بنام کمال هلباوی بنیانگذاری شد. کمال هلباوی مدتی را در پاکستان

سپری نمود و سپس به انگلستان قدم رنجه فرمود که به نظر عده‌ای از صاحب نظران روابط عمیقی با نهادهای جاسوسی انگلستان دارد و در جریان انتخابات در مصر به نمایندگی از اخوان المسلمین مصر در رسانه‌ها صحبت می‌کرد و در مصاحبه با یکی از شبکه‌های امریکایی از تطبیق اسلام در مصر انکار کرد و آن را منوط به خواهش مردم مصر دانست اما اکنون بعد از انقلاب عسکری در مصر و سقوط حکومت اخوانی‌ها در آنجا، لباس و لباده را تغییر داده و انقلاب علیه آن حکومت را که روزگاری خود را نماینده‌ی ان تلقی می‌کرد مشروع دانست. چرا این نهاد عرض اندام کرد و چی نیازمندی به آن بود؟ پاسخ روشن است.

مرکز فرهنگی برای ریشه‌کن ساختن تنظیم‌های اسلامی محصلین و متفرق ساختن جمع جوانان که در چنین تشکیلاتی دور هم یکجا شده بودند، در دیار هجرت توسط افراد ذکر شده به وجود آمد. درین شکی نیست که بعضی از بنیان‌گذاران

آن بی‌خبر ازین دسیسه پا به میدان گذاشته و این جرم را مرتکب شدند.

گفته می‌شود که با واضح شدن مسیر این مرکز عده‌ای از بنیان گذاران از آن برائت اعلان نمودند اما عده‌ای که به اصل و مبنای تفرقه بین مسلمانان معتقد بودند و هستند درین راه استوار مانده و تا آخرین لحظات از موقف خود مبنی بر تشکیل چنین هسته‌ی نفاق دفاع نمودند. در اوایل تشکیل این مرکز جوانان چنانچه بعضی از ایشان در صفحات انترنتی نظریات خود را ثبت کردند فریب شعارهای آنان را خورده و ناخودآگاه به این صف پیوستند. برخی را خداوند متعال هدایت فرمود ولی بعضی دیگر متأسفانه آنطور پرده‌های تاریک توسط سردمداران این مرکز طاری گشت که دیگر نتوانستند سبیل رشد را از راه گمراهی تفکیک نمایند.

مرکزی‌ها برای شکار خود طرحی ریختند که بر اساس آن تلاش می‌کردند تا جوانان با استعداد، صاحب درک و فکر، دیانت و التزام اخلاقی، سلوک و سیرت نیک را بخود جلب نمایند. در ابتداء آنان را به مشاهده‌ی افلام به گونه‌ی وسیله‌ی دعوت مشغول می‌ساختند، سپس بخاطر نیک جلوه دادن و مشروعیت بخشیدن مسیر خویش کورس‌های کوتاه مدت تجوید در زیرزمینی‌های بعضی از مساجد شهر پشاور بطور خیلی‌ها مخفیانه دایر می‌کردند گویا به اشتراک کنندگان این کورس‌ها صناعت بم اتم را می‌آموختند.

مرحله‌ی بعدی دعوت به مطالعه‌ی بعضی از کتاب‌های کوچکی منتسب به اخوان المسلمین بود که توسط آن، آهسته آهسته افکار زهر آلود خود را می‌خواستند در اذهان جوانان زرق کنند.

پنهان نمودن و سری بودن، یکی از اصول این مرکز بود. بگونه‌ی مثال اگر جوانی برای مشاهده‌ی

فلمی دعوت می‌شد باید نزدیک ترین دوستش ازین دعوت اطلاع نمی‌یافت. اگر فردی برای اشتراک در مجلسی دعوت می‌شد باید طوری منزل خود را ترک می‌گفت که حتی والدینش ندانند که وی به کجا و چطور رفت. (**شاید این تاکتیکی بوده که بدان وسیله افسادیان می‌خواهند فضای بی‌اعتمادی را در میان جوانان رشد دهند و به این شکل و بر اساس «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بر دل‌های آنان حکمروایی کنند، والله اعلم**). و از طرایف این وسیله که نمی‌توان جز نفاق آن را نام دیگری داد اینست که یکی از دنباله روان نابینا، این نهاد را چنین تلقین کرده بودند که گویا با این روش می‌خواهند مسایل امنیتی را به اعضای‌شان بیاموزانند تا در آینده که پرچم جهاد را بر می‌دارند همه اعضا با این رهنمودهای امنیتی آشنا باشند.

تشکیل مرکز:

سردمداران مرکز دارای جهات و نظریات گوناگون فکری و سیاسی بودند. بعضی بطور خانوادگی بر نظام مرکز حاکم بودند و بعضی انفرادی و بعضی تنها سهمی در آن داشتند. اما بجز سردمداران که همچو سهم‌داران شرکت‌های تجارتی خود را مالک مرکز می‌دانند دیگران که با چشمان بسته و همچو رمه بز و گوسفند و یا عسکر معاش خور به هر جایی کشانده می‌شدند که آنان خود هم نمی‌دانستند و نه اختیار پرسش را داشتند. چنانچه ذکر شد آنان طوری مغز شویی شده بودند که احساس پرسش مسیر نیز در آنها باقی نمانده بود، لهذا بطور خیلی آسان و ساده به هر جایی بدون کمترین مزاحمت کشانده می‌شدند.

بعضی از این حاکمان وابسته به تنظیم‌های جهادی پیشین، کسانی بودند که از ابتدای هجرت در پشاور زندگی می‌کردند و از ناز و نعمت این تنظیم‌ها مستفید شده بودند. و بعضی دیگر همچو فضل هادی وزین

کسانی بودند که تا سال‌های بعد از ابتدای هجرت در صفوف حزب‌های کمونیست پرچم و شعله‌ی جاوید قرار داشتند و شعارهای «کور، کالی، دودی» و«گرم شه لا گرم شه» را سر می‌دادند. همچنان بعضی از آنها پشتون‌های دو آتشه بودند که به دری (فارسی) به دیده‌ی حقارت می‌دیدند و بعضی دیگر دری زبانانی بودند که آنچنان از پشتو و پشتون‌ها نفرت می‌کردند چنانچه ما از افسادیان نفرت می‌کنیم.

اساساً و بر مبنای اصول بنیادگزاری این نهاد، مرکز فرهنگی باید عاری از گروه‌های سیاسی می‌بود و تا جایی چنان بود، زیرا کسانی که از حزب اسلامی و یا تنظیم‌های دیگری که اکثریت پشتون‌ها در آن بودند به مرکز وابسته شده بودند از گرفتن نام تنظیم خود احساس خجالت و شرمندگی می‌کردند و آن را در حقیقت گناه می‌شمردند، اما در جانب مقابل افراد متمایل به جمعیت، شورای نظار و فارسی گرایان با جرأت تمام خود را اعضای آن تنظیم‌ها شمرده و آزادنه

به آن دعوت می‌کردند و از مواقف تنظیم‌های خود در مرکز دفاع می‌کردند و حتی بعضی از آنان همچو عبدالصبور فخری رئیس کنونی جمعیت اصلاح و مطیع الله تایب از رهبران و حامیان سرسخت این جمعیت، در زمان زندگی مسعود هم وی را کمتر از پیامبر نمی‌دانستند و این روند تا حال ادامه دارد. مطیع الله تایب یکی از مسعودیست‌های دو آتشه و از موسسین مرکز فرهنگی و جلب‌کننده پول‌های حکومت‌های فاسد عربی، هنگام هلاک شدن مسعود ماتمسرای را در "مجله مستقبل" مرکز، گنجانید و در آن چنان مسعود را ستود که گویا نعوذ بالله صحابی بود.

از نگاه مادی هم این مرکز تشکیل عجیبی داشته‌است. آمرین و اهل خانه و منتسبین آنان معاش‌های گزاف بنام‌های مختلف و از جهت‌های مختلف داشته‌اند، و حتی بعضی از آنها از چندین جهت پول بدست می‌آوردند. اما از سوی دیگر افرادی که در تشکیل بنیادی این مرکز سهمی نداشتند و یا

مربوط به خانواده‌ی یکی از این آمرین نبودند بعد از پشت سر گذشتاندن امتحانات صعب العبور، به مقام آن می‌رسیدند که توسط آمرین مرکز به یکی از جهت‌های خیریه معرفی گردند تا ماهانه 500 روپیه پاکستانی تمویل گردند. اما کار به اینجا تمام نمی‌شد آنها باید ماهانه راپور نماز، تهجد، اذکار و دعاهای صبح و شام وغیره حرکات و سکنات خود را تهیه کرده و برای آمرین خود می‌سپردند. به گونه مثال در پوهنتون اسلامی اسلام آباد، مهد تشکیل این مرکز و گهواره‌ی رهبران کنونی آن، کسانی که از این گروه بودند و یا تشویق می‌شدند که در آینده به این‌ها ملحق شوند پول ماهانه از موسسات عربی به دست می‌آوردند، البته در این راستا باید این شاگرد پوهنتون از تصدیق یکی از اراکین این نهاد نفاق برخوردار می‌بود در غیر آن اگرچه شاگرد ممتاز و با اخلاق می‌بود، از این پول محروم می‌گردید. لجنه‌ی دعوت کویتی و جمعیت قطر دو نمونه‌ای از مراکز تمویل آنها بودند.

اصل دیگر این مرکز این بود که اعضای آن اعم از کوچک و بزرگ حق اظهار رأی در مواردی را که پالیسی و موقف مرکز در آن روشن نیست ندارند. بطور عام مرکزی‌ها همچو تبلیغیان نیز پنج و یا شش جملاتی را از یاد کرده‌اند. هرگاه با یکی از آنان، چه کوچک باشد و یا بزرگ، آمر باشد و یا مأمور، مناقشه صورت گیرد بجز آن چند جمله‌ی از بر شده دلیل دیگری را ارائه کرده نمی‌تواند زیرا آنان چنانچه گذشت این‌چنین مغزشویی شده‌اند و خصلت بردگی و تبعیت را بخود گرفته‌اند.

چون مبنای این مرکز همچو مسجد ضرار به نفاق و تفرقه گذاشته شده‌است گاهگاه میان اعضا و یا خانواده‌های اعضای آن تصادم و برخوردهایی رخ می‌دهد، سپس وقتی یکی از اعضا ناراض می‌شود چنان به دوستان خود دشنام می‌دهد که گویا دشمنی دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند. دشنام دادن ناراضیان یکی از ویژگی‌های این مرکز می‌باشد. علاوه بر این چندین موارد مشاهده شده‌است که با ناراض شدن اعضا و یا

اعضای خانواده‌ی آنان از مرکز بر یکدیگر تهمت‌های را بسته‌اند و یک دیگر را به بد اخلاقی متهم کرده‌اند که والله اعلم اگر حقیقت داشته باشد هدم و بیخ کنی این مرکز از جمله وجایب مسلمانان به حساب می‌آید. و در این مورد نمونه‌های زیادی داریم که از حصر خارج است اما از اینکه منافی با اخلاق و ادب دعوتگران است از ذکر آن اجتناب میکنیم.

قابل یاد آوری است که غالباً اختلافی که در میان اعضای مرکز به میان می‌آید اختلاف اصولی نمی‌باشد. آنان تا کنون بر پالیسی و طرز فکر و عملکرد اختلافی نکرده‌اند، البته چندین رویدادی که رخ داده‌است همانا اختلاف مادی و مبنی بر تقسیم غیر عادلانه پول‌های چنده و قدرت در میان اعضا بوده‌است که به گونه مثال میتوان به واقعه فوق الذکر میان خاندان وزین و تایب و همچنان گرفتاری و زندانی شدن محراب الدین نماینده‌ی سابق جمعیت اصلاح در امارات متحده‌ی عربی توسط امریکایی‌ها بر اثر اختلافات مالی میان

وی و بعضی از اعضای این گروه مانند هارون خطیبی اشاره کرد. گفته می‌شود که محراب الدین در انتقال پول چنده به کابل دست به اختلاس زده بود و علاوه بر این، با بعضی از افراد خارجی که به گمان رهبران این مرکز باید با آنان به سطح رهبری روابط و تعلقات برپا می‌شد، روابط شخصی ایجاد کرده بود و حتی به دعوت یکی از آنان سفری به امریکا نیز داشت، که این امر باعث شد بزرگان جمعیت اصلاح برای وی دسیسه‌ی آماده کنند و او را به امریکایی‌ها معرفی کنند که بلآخره چنین هم شد، شخص مذکور بعد از گذشت چند ماه، از قید امریکایی‌ها رها گردید.

اگر بحثی در مورد عواید مرکز صورت گیرد، در می‌یابیم که در اوایل این همه عواید از کشورهای عربی وموسسات خیریه بدست می‌آمد و اکنون آنان کشکول‌های جدیدی به‌سوی اروپا و امریکا نیز فرستاده‌اند. روسای این مرکز، قبل از مشکلات اخوانی‌ها در مصر، سالانه کشکول را به گردن آویخته و

درِ هر امیری از کشورهای عربی را می‌کوبیدند و خود را چنان جلوه می‌دادند که در صورت نبودن آنان در صحنه‌ی پیکار ریشه اسلام از افغانستان و منطقه برکنده خواهد شد. و این پول‌ها عموماً از جمع صدقات، خیرات و زکات بدست می‌آید و سپس به گونه‌ای حیف و میل می‌شود که در اخیر مورد اختلاف در میان خودشان می‌گردد.

((حکایت درامه‌ی بدست آوردن عواید و فریب دادن مسلمانان اروپایی و امریکایی در پیشگفتار نوشته‌ی برادر عبدالرزاق به عنوان "جمیعت اصلاح و یا جمعیت إنما نحن مصلحون" ذکر شده است)).

قدمی به‌سوی بزرگتر شدن و گسترش یافتن کشکول

بعد از تجاوز امریکا بر افغانستان و قبل از سقوط امارت اسلامی، مسلمانان در سراسر جهان جهت کمک و یاری برادران افغان خود شتافتند. عده‌ی از اندونیزی‌ها نیز در جریان آغاز حملات امریکا بر افغانستان پول زیادی را به این منظور جمع آوری کرده و به پاکستان انتقال دادند. آنان در تلاش افغانانی بودند که درین راستا با ایشان همکاری کنند، متأسفانه که آنها به دام مرکزی‌ها افتادند. اندونیزی‌ها را به افغانستان برده و طوری زمینه سازی کردند تا اوضاع امنیتی منطقه را برای آنان وخیم معرفی نمایند و آنان را مجبور به ترک افغانستان کنند. بالآخره اندونیزی‌ها را به چال و نیرنگ به ترک افغانستان قانع ساختند و پول همه بدست مرکزیان افتاد. **مرکزی‌ها بعد از تصاحب**

آن در قدم اول موسسه‌ی بنام HAS در پشاور بنیانگذاری کردند و حیف و میل پول را آغاز کرده و افراد خود را به صفت مامورین درین موسسه گماشتند.

بعد از سقوط امارت اسلامی و جابجا شدن حکومت دست نشانده‌ی امریکایی، مرکزی‌ها به پای‌بوسی غربی‌ها رفتند، در آنجا دریافتند که شورای نظاری‌ها نیز بر اوضاع مسلط اند، پس ناگزیر دست و پای آنان را نیز بوسیدند و آمادگی هر نوع همکاری را با آنان دادند. غربی‌ها و شورای نظاری‌ها چون در یک کشمکش قدرت‌گیری بودند هر یک مرکزی‌ها را وعده‌های چرب دادند، یکی به آنان وعده 5 وزارت بشمول وزارت تعلیم وتربیه داد و دیگری سه وزارت و معاونیت ستره محکمه را به آنان تخصیص داد. هوش از سر مرکزی‌ها پرید و در روشنی روز، آغاز به خواب دیدن کردند. تملق را ناسخ اصول خود دانسته گاهی ظاهرشاه لعین را «جلالتمآب» خواندند، و گاهی هم قانون اساسی را

«رحمت الهی» توصیف کردند و گاهی جهت تبرک جستن به خاک قبر مسعود به پنچشیر حاضر شدند و وی را قهرمان ملی خطاب کردند. نشریات خاصی را آغاز کردند و آن را مملوء از تملق و چاپلوسی ساختند.

در زمان طالبان با نام‌های خود پسوند مولوی و ملا را یکجا کرده بودند و اکنون نام‌های خود را خیلی مدرن ساخته و حتی در بعضی مواقع نام‌هایی را که حامل مفهوم جهاد بود را تبدیل کردند.

کلاه وعمامه را که در زمان طالبان جهت طالب نمایی به سر کرده بودند برداشته و ریش‌ها را یا تراشیدند و یا مرحله وار به تراشیدن قریب و قریب‌تر ساختند. دعوت به‌سوی حکومت و امریکا پروری را شروع کردند و شب و روز را وقف خدمات غربی‌ها و شورای نظاری‌ها کردند. برای وزارت‌های خواب دیده‌ی خود وزراء نامزد کردند چنانچه فضل الهادی وزین را به صفت معاون ستره محکمه ترشیح کردند. چنان در جوش و ولوله بودند که گویا امریکا برای به قدرت رسانیدن آنان این همه

مصارف و لشکر کشی را انجام داده‌است.

انجینیر احمد شاه از موقع استفاده کرده و پولی بدسترس این عاشقان دولت و شهرت گذاشت، و چندین باب خانه خود را که از پول‌های دزدیده شده از جهاد و امانت‌های مجاهدین عرب در کابل خریداری شده بود در اختیار آنان قرار داد و همان بود که شتر پیر به خواب دیدن شروع کرد و پنبه دانه‌های بزرگی را گاهی لف لف خورد و گاهی دانه دانه و مرکز را به تنظیم تبدیل کرده و آن را جمعیت اصلاح و انکشاف نامیدند. قابل ذکر است که انجینیر احمد شاه که قبل از جهاد مَرکب لَنگی نداشت اکنون در کابل دهها دربند حویلی و اپارتمان دارد که از جمله چندِ آن را در خدمت داعیان انکشافی گذاشته‌است. این علاوه بر سوپرستور، خانه و اپارتمان‌های او در لندن و اسلام‌آباد می‌باشد. اما چون تقیه و پنهان کردن از اصول مؤمن به و اعتقادی

مرکزی‌ها است از این پیوند تنگاتنگ با این خاین انکار می‌نمایند تا ماهیت‌شان پنهان باشد و کسی از آن آگاه نگردد اما آفتاب را نمی‌شود با دو انگشت پنهان کرد.

اگر سخن از وجه تسمیه‌ی جمعیت زده شود به نظر می‌رسد که «جمعیت» کلمه‌ی محبوبی است که یاران جمعیتی و شورای نظاری حاکم بر مرکز در اختیار آن هرگز از خودگزری نشان نخواهند داد. اما کلمه «اصلاح» واژه‌ی خاص "دلاکان" افغانی است که برای کم کردن و تراشیدن مو و ریش استفاده می‌شود. اصلاح مرکزی‌ها نیز از همین نوع است؛ بمعنای قیچی زدن و کوتاه کردن شریعت، عقیده، فکر، مکتب و طرز العمل اسلامی، و قیچی زدن احکام و سنت‌هایی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، صحابه، تابعین و ائمه‌ی دین به ما به میراث مانده‌است.

اما کلمه‌ی «انکشاف» شاید منظور انکشاف جیب‌ها، شکم‌ها و یا هم خانم‌های مسئولین و اعضای این جمعیت باشد (با نظرداشت اینکه بعضی رهبران

جمعیت همچو هارون خطیبی و فضل هادی وزین با خانم‌های خارجی که روابطشان را با دستگاه‌های جاسوسی انگلستان و کشورهای دیگر تأمین می‌کنند ازدواج کرده‌اند)، و یا اینکه منظور انکشاف عقاید غربی و تحریف معتقدات اسلامی باشد چنانچه از عملکرد آنان هویدا است ورنه کلمه‌ی انکشاف با جمعیت و اهداف آن تطابقی ندارد.

خارج از موضوع نیست که در اینجا یادآور شویم که تصادفی نخواهد بود که حد اقل سه تن از رهبران این نهاد هر یک هارون خطیبی، عبدالباقی عبدالکبیر و فضل الهادی وزین خانم‌های خارجی دارند، و شاید بعضی سازمان‌ها خواسته باشند که از طریق این خانم‌های خارجی امور خود را به شکل آسانتر به پیش ببرند.

البته اگر دقیقتر شویم در می‌یابیم که حتی این تسمیه نیز زاده‌ی اختیار این آقایان نیست، این تسمیه را کسانی اختیار نموده‌اند که برای این جناب‌ها پول

می‌دهند، این تسمیه در حقیقت ترجمه‌ی عربی جمعیة الإصلاح والتنمیة الاجتماعیة است که اخوانی‌های ناخلف امروزی آن را گزیده‌اند و در بعض کشورها تحت این نام فعالیت دارند.

قابل ذکر می‌دانم که فضل الهادی وزین، یکی از رهبران جمعیت اصلاح که از آغاز اشغال بر کشور بطور مستقیم و غیر مستقیم علیه مجاهدین تبلیغات زهراگین می‌نماید و اخیرا جهاد مقدس ملت مسلمان را علیه اشغالگران و اجیران داخلی آنان جنگ بین الافغانی نامیده و برای مغشوش ساختن اذهان مردم عامه و جوانان به باداران خود خوش خدمتی می‌کند، ضمن واکنش در ارتباط با حادثه‌ی قول اردوی شاهین ادعای بی‌طرفی نموده مگر این عمل را جنایت و مجاهدین امارت اسلامی را وابسته به کشورهای بیگانه خوانده‌است. وزین در نوشته‌ی خود چنان وانمود می‌سازد که مجاهدین امارت اسلامی برای منافع و مصالح کشورهای بیگانه بخصوص همسایه‌ها و

شوروی فعالیت می‌کنند. وزین که سابقه‌ی نیک در جریان جهاد علیه شوروی نیز ندارد و گفته می‌شود که در سال‌های 60 هجری عضو شعله‌ی جاوید بوده‌است ادعای فهم و درک سیاسی و روشنفکری نموده و همیشه مجاهدین امارت اسلامی، علمای موجود در صف امارت و جوانان مبارزی را که در سنگرهای فرهنگی مشغول دفاع از اهداف امارت اسلامی می‌باشند را جاهلان و جوانان احساساتی خطاب کرده‌است. این روشنفکر، به گمان خودش، تا کنون با وجود موجودیت نیروهای بیشتر از 50 کشور صلیبی و اشغالگر در کشور ندانسته‌است که جنگ جاری در کشور بر ملت افغان تحمیل شده‌است، این جنگ صلیبی یی است که امریکایی‌ها همراه با 50 کشور دیگر علیه یگانه دولت اسلامی در جهان معاصر (امارت اسلامی افغانستان) آغاز کردند. در این جنگ بر حریم کشور اسلامی تجاوز صورت گرفته‌است، طی آن افراد بی دفاع حکومت اسلامی به شهادت رسانیده شدند، از زمین و آسمان

حملات وحشیانه بر این ملت صورت گرفته‌است و در نتیجه دولت اسلامی با همکاری و حمایت یك مشت از اراذل، مرتزقه و وطن فروش سقوط داده شده‌است و در عوض یک دولت مفسد و فاسد و مطابق به خواست و اهداف کفری و موافق به قوانین خود ساختهٔ آنان بر ملت افغان به زور توپ وتانک تحمیل گردیده‌است و به خاطر تحکیم پایه‌های این دولت دست نشانده هزاران مسلمان به خاك و خون کشانیده شده‌اند و هزاران خانه، قریه و شهر تخریب گردیده و هنوز هم این کار از طرف لشکر صلیب ادامه دارد. در این جنگ صلیبی نه تنها خاك کشور، بلکه عفت، عزت و ناموس زن و دختر این سرزمین نیز از گزند اشغالگران و مزدوران فاجرشان در امان نبوده‌اند و تجارت ناموس افغانی به پایگاه‌های نظامی خارجی‌های اشغالگر توسط همین افراد که امروز وزین و امثال‌شان بر اجسادشان اشك میریزانند شاهد این مدعا هست اما خانواده این روشنفکران و مدعیان دعوت چون در اسلام آباد، ریاض و لندن

محفوظ بودند و از آسایش‌های زندگی مرفه برخوردار بوده‌اند، دریدن عفت خواهران مسلمان توسط اشغالگران برای‌شان حائز اهمیت و نگران کننده نبوده‌است.

یک حقیقت تکان دهنده درباره‌ی جمعیت افساد

استاد زاهدی احمدزی چند سال قبل در یکی از کنفرانس‌ها در کمپ شمشتوی پشاور با ارائه تفصیل یک راز پنهان و حقیقت تکان دهنده‌ای این بنیاد نفاق را افشاء و برملا ساخت. استاد احمدزی با دادن شماره و تفصیلات کانتینری که مملوء از زنجیر، زولانه و اولچک بوده و توسط HAS موسسه ذیلی جمعیت افساد برای پایگاه امریکایی‌ها در بگرام از خارج وارد گردیده بود، این بنیاد نفاق را به چالش گرفت. استاد احمدزی گفت که هر کس می‌تواند با این شماره و تفصیل به گمرگ افغانستان مراجعه کند و در یابد که درین کانتینر چه چیز بوده، توسط کی و برای کی وارد گردیده است؟ اما

تا کنون از جانب مرکز و یا جمعیت افساد بجز دشنام بر استاد زاهدی، دعوت او در برنامه‌ی مرکز سپس نشر تصاویر وی همراه با تبلیغات که گویا او توبه کنان با آنان پیوسته‌است (نمونه‌ی دیگری از نفاق و دروغ افگنی‌شان) ردی بر این افشاء گری او صورت نگرفته‌است.

منظور از تربیه

شعار این تنظیم تربیه‌ی جوانان است، اما چنانچه ذکر شد منظور از تربیه درین مرکز همانا جلب و جذب جوانان ملتزم و منحرف ساختن ایشان از جاده‌ی مستقیم است. موارد زیادی مشاهده شده‌است که جوانان ملتزم جلب و جذب شده و در قدم اول ریش‌های‌شان یا کاملاً تراشیده شده و یا کم شده‌است، سپس تغییر در لباس و شکل و قیافه آنان آمده‌است، و آهسته آهسته در افکار و عقایدشان تبدیلی رونما شده و بالآخره به جایی رسیده‌اند که اکنون بعضی از

اعضای مرکز و یا جمعیت هم آنان را مرتد می‌شمارند. این در حالیست که رهبران این تنظیم به این عقیده‌اند که آنعده از جوانان، مرتد نه بلکه صاحب افکار خیلی‌ها عالی و بلندی هستند که هرکس آن را درک کرده نمی‌تواند. صابر صدیقی یکی از اعضای سابق و مهم مرکز فرهنگی بر اساس این‌چنین عقاید خود در یکی از پست‌های مهم سفارت امریکا در افغانستان کار می‌کرد و اکنون در یکی از کشورهای خارجی پناهنده شده و همراه با خانواده‌ی خود زندگی می‌کند. وقتی عده‌ای از افراد مرکز فرهنگی به بزرگان خود از افکار و عقیده‌ی وی شکایت کردند در جواب برای‌شان گفته شد که صابر افکار خیلی عالی دارد و شما آن را درک کرده نمی‌توانید.

اما چرا اخوانی؟

در حقیقت اخوان و شبکه‌های منتسب به آن تماما از آن تنظیم اخوان المسلمین تفاوت دارد که گاهی شهید سید قطب رحمه الله را در آغوش داشت. اخوان آن زمان

منهج سالم داشت که هیچگاهی در برابر طواغیت سر طاعت خم نمی‌کرد، بلکه جان می‌داد اما در جزئی ترین مسائل شرعی و اسلامی با حکام زور و طواغیت مصالحت نمی‌کرد. اما بعد از شهادت سید قطب رحمه الله حالت دگرگون شد و اخوان آهسته آهسته به بیراهه کشیده شد. اخوان هدف اصلی را ترک و در مسابقه‌ی رسیدن به قدرت شریک شد و با شامل شدن در محور مسابقه‌ی دوش سیاسی با حکام مصلحت‌ها و درگذری‌های اصولی خیلی خطرناک کرد. به تفصیل این موضوع نمی‌پردازیم زیرا این یک بحث مستقل است و درین موضوع کتاب‌های مختلف با دلایل خیلی قوی و محکم به رشته‌ی تحریر در آمده‌است.

اما اخوان امروز و یا کسانی که به آنان خود را منتسب می‌دانند کسانی هستند که می‌خواهند با استفاده از این نام از سهولت‌هایی که منهج کنونی اخوانی در بر دارد استفاده کنند. اخوان امروز در هر جا و در هر کنار و گوشه جهان اسلام دست به دست

طاغوت داده و همواره با آنان در مجالس تشریعی کفری‌شان شریک می‌باشند. بطور خلاصه اگر نظری بر منهج اخوان در جنگ صلیبی‌ها با اسلام بیاندازیم در می‌یابیم که اخوانی‌ها در بدل یک مشت پول ناچیز، دین، عزت، ناموس و شرف را به اشغالگران فروختند، و مثال زبده آن عملکرد اخوانی‌های افغانی همچو سیاف، ربانی، حکمتیار و امثال آنان، و جان فشانی آنان برای اشغالگران در عراق می‌باشد که با حکومت رافضی امریکایی یکجا شده و در صف مقابل مجاهدین راستین قرار گرفتند. و از سوی دیگر بخاطر اینکه با عقل‌های مردم مسلمان ساده‌لوح بازی کرده باشند بعضی گروهک‌های مسلح نیز تشکیل دادند تا نشان دهند که آنان در مقابل اشغال می‌جنگند که بعدها ثابت شد که آن گروهک‌ها نیز به اصطلاح اربکی و یا پیشمرگه بوده و در خدمت اشغالگر قرار دارند.

به همین شکل اگر به اخوانی‌های پاکستان که چندین بار در مقابل پول فروخته شده‌اند، اخوانی‌های اردن که

یک مسیحی را مسئول فرهنگی خود تعیین کردند، و اخوانی‌های مصر که برپایی حکومت اسلامی را منوط به خواست و خواهش مردم دانستند، دموکراسی را دین خود قرار دادند و به همین خاطر دکتور حبیب رفیق مفکر قبطی مسیحی را که پدرش از بزرگان دعوت به مسیحیت به شمار می‌رود به صفت معاون اخوانی‌ها در مصر تعیین کردند، و اخوانی‌های ترکیه که‌شانه به‌شانه اشغالگران در مقابل مجاهدین افغان می‌جنگند، و هنوز هم در کشور خویش برای فاحشه خانه‌ها مجوز (لایسنس) رسمی دهند. خلاصه اگر به همه اخوانی‌های جهان امروزی نظر انداخته شود به آسانی به نظر میرسد که منهج اخوان کنونی تنها جلب رضایت و خشنودی حاکمان ظالم و جابر در کشورهای اسلامی و حمایت از اشغالگران سرزمین‌های اسلامی باشد. و اگر خواسته باشیم که در یک جمله اخوان کنونی را با اسلام مقایسه کنیم می‌توانیم بگوییم که اسلام مسلمانان را امر کرده‌است تا برای بر قیام حکومت اسلامی سعی و

تلاش کنند اما منهج اخوان امروزی اینست که بر اریکه‌ی قدرت باید تکیه کرد و برای بدست آوردن آن از هر وسیله‌ی مشروع و نامشروع استفاده کرد اگرچه با این کار همه‌ی احکام اسلام نیز زیر پا شود.

اما سنت الهی بر این است که هرگز کسی را که با استفاده از نام اسلام می‌خواهد با اسلام و عقاید مسلمانان تجارت کند پیروز نمی‌سازد و سقوط حکومت اخوانی‌ها در مصر و به دام نهنگ و عسکر دادن هزاران مسلمان بیگناه در این کشور توسط آنان و تنازلات اساسی در امور دین و پذیرفتن دین دموکراسی بجای اسلام و اصرار بر آن تا آخرین لحظه حتی بعد از سقوط را میتوان دلیلی بر این ادعا خواند. مرشد دینی این تنظیم منحرف یوسف قرضاوی در آخرین بیانات خود می‌گوید که: "... ما بر عکس به دموکراسی چنگ می‌زنیم و در راه آن می‌جنگیم و ما کشور دموکرات می‌خواهیم".

به همین سبب جمعیت افساد نیز همان منهج را

اختیار کرد، در سال‌های اول اشغال کشور کاملا در دامن حکومت دست نشانده‌ی امریکایی افتاد، از آن دفاع کرد، بر علیه مجاهدین تبلیغات کرد، حتی مجاهدین را از رفتن به جهاد منع کرد و آنان را باغی و طاغی و مزدور دانست، و مرتکب صدها مخالفت‌های شرعی دیگر تحت شعار و پرچم اخوان! جهت فریب دادن بیشتر ساده‌لوحان شد. و خانواده‌های "وزین" و دکتور مصباح الله پیشاپیش از دیگران در این راستا فعالیت کرده و تقرب خود را برای امریکایی‌ها اظهار کردند. چنانچه گمراه کردن جوانان و افغانان مقیم اسلام آباد را خاندان وزین و افغان‌های مقیم پشاور بخصوص کمپ شمشتو را خانواده مصباح الله به دوش گرفته بود که در این باره مفصلا تحت عناوین مستقل صحبت خواهیم کرد.

یادداشتهای برادران صادق و امین

علاوه بر معلومات شخصی که نویسنده در دسترس دارد بعضی مسائل متعلق به انحرافات این افسادیان توسط عده‌ای از دوستانی که به عنوان صادق و امین در مجتمع‌شان شناخته می‌شوند در اختیار نویسنده قرار داده شده‌است که ذیلا بیان می‌گردد:

منع کردن از جهاد علیه اشغالگران:

یکی از برادران مجاهد بنام "مصطفی" که در کمپ شمشتو زندگی می‌کرد و چند سال قبل در یک رویارویی مستقیم با اشغالگران خارجی جام شهادت نوشید حقیقت تکان دهنده‌ی یکی از بزرگان این جمعیت را افشا کرد. این برادر شهید با وجود مخالفت خانواده از ابتدای جهاد با یک گروهی از مجاهدین پیوسته بود. چندین بار زخمی شدن شدید نیز وی را از ادامه‌ی این راه باز نماند. پدر این برادر شهید که شخص کهن سالی است همیشه از پسرش می‌خواست که بر اساس عذر

شرعی‌یی که پدرش دارد او از رفتن به جهاد خودداری کند و با پدر پیر مرد خود همکاری کند مگر مصطفی شهید همیشه در جواب می‌گفت عذر شرعی پدر جواز ترک جهاد پسر نمی‌شود.

خلاصه روزی پدرش با یکی از افسادی‌ها بنام فصیح الله که برادر دکتور مصباح الله و از جمله رهبران و موسسان جمعیت افساد می‌باشد و حافظ قرآن و متخصص در علوم تفسیر می‌باشد روبرو می‌شود. این حافظ قرآن از پدر جستجوی احوال پسرش می‌شود و پدر نیز به نوبه‌ی خود همه‌ی جریان را به وی حکایت می‌کند و از پسر شکایت می‌کند. فصیح الله پدر را اطمینان می‌دهد که پسرش جوان احساساتی و جذباتی است و اسلام را بطور صحیح درک نکرده‌است و او این بار پسرش را قانع می‌سازد تا از جهاد دست بردارد.

روزی این برادر شهید به خانه بر می‌گردد و پدر نیز وی را به بهانه‌ای به خانه‌ی این افسادی می‌برد. فصیح

الله بلا درنگ به نصیحت وی آغاز می‌کند و در این راستا همه‌ی آیات قرآنی و احایث نبوی را تأویل و تحریف می‌کند و به دلایل خود بافته متوسل می‌شود تا وی را قناعت دهد که مسیر جهاد را ترک گوید. این برادر شهید نیز با وی مناقشه‌ی خیلی گرم می‌کند و بالآخره افسادی در می‌ماند و در مقابل دلایل قوی و دندان شکن برادر مجاهد بی‌جوب می‌ماند.

برادر شهید میگوید که بعد از مناقشه پدرم به مرکزی گفت قاری صاحب! تو مرا اطمینان داده بودی و فکر می‌کردم که این بار پسرم را قناعت می‌دهی، مگر بعد از این مناقشه نه تنها من به دلایل پسرم قانع شده‌ام بلکه می‌بینم که تو هم چندان در دین خود استوار نمانده‌ای. (الله تعالی ما را از این گمراهی و گمراه کردن نجات دهد).

بیدار کردن برای نماز وخود به خواب رفتن

چنانچه ذکر شد اتباع مرکز بخاطر بدست آوردن پول به موسسات مختلف خیریه معرفی می‌شدند و بعد از طی نمودن مراحل دشوار و بجا آوردن شروط سخت موفق می‌شدند که ماهانه مبلغ ناچیزی را بدست بیاورند. یکی از برادران حکایت یک جمعیتی را بنام سیف الله که او نیز برادر مصباح الله یکی از رهبران این نهاد گمراه می‌باشد و مسئولیت بیدار ساختن برای نماز فجر را در مقابل پول ماهانه داشت چنین حکایت می‌کند: پولی که برای این فرد توسط موسسه‌ی عربی بنام لجنه‌ی دعوت داده می‌شد بنابر مسدود شدن این موسسه قطع شد، به فردای آن سیف الله خوابیده و برای نماز فجر دیگران را نیز بیدار ننمود. برادر حکایت کننده خود برخاسته و مرکزی را نیز به نماز بیدار کرد اما وی از جای نه جنبید. همه به مسجد رفتند چون باز گشتند دیدند که مرکزی هنوز هم در خواب است و فکری از نماز در سر ندارد، این برادر وی

را بیدار می‌کند و می‌گوید که ای مرکزی اگر نماز فجر را به خداوند می‌خواندی و دیگران را بخاطر کسب رضای خداوند بیدار می‌نمودی پس خداوند همیشه زنده‌است و هرگز نمی‌میرد و سلسله‌ی عبادت او نیز منقطع نمی‌شود، اما اگر این کار را بخاطر لجنه‌ی دعوت می‌کردی لجنه‌ی دعوت سقوط کرده و باز نمی‌گردد، پس آرام بخواب و هرگز خود را تکلیف مده. مرکزی بیدار شده و از فرط خجالت سر بالا کرده نمی‌توانست. قابل یاد آوریست که این مرکزی تا سالی قبل در کابل با امریکایی‌ها مشغول خدمتگذاری بود و اکنون در یکی از کشورهای خلیجی مصروف کار است.

ریش – ذوق و سلیقه

برادر دیگری در جریان تحصیل در خارج از کشور به برنامه ای دعوت شده بود که در آن استادان افغان همه به نوبه‌ی خویش سخنرانی می‌کردند. در این جمله فضل الهادی وزین یکی از استادان این پوهنتون خطاب

به محصلین کرده و آنان را به صبر، تحمل، بردباری، پذیرفتن افکار و ادیان گوناگون و تحمل کردن دیگران در صحنه‌ی پیکار، دعوت می‌نمود. وزین ضمن اظهارات خود گفت که اکنون وقت آن نیست که ما بعضی را بخاطر کمونست بودن از خود دور برانیم و دیگری را بسبب اینکه عقیده‌ی سالم و صحیح ندارد از خود خفه سازیم، ما همه افغان‌ها اعم از مسلمان، کافر، کمونست، شیعه و سنی وغیره صاحب افکار و آراء باید دوشا دوش با یکدیگر زندگی کنیم و حالا وقت آن گذشته‌است که دیگران را از خود دور کنیم. مسائل همچو رابطه با کمونست‌ها، غربی‌ها، لباس پوشیدن به هر نحوی که باشد، خواه لباس افغانی باشد و یا دریشی و یا نیمه عریان و پاچه کنده و تراشیدن و یا گذاشتن ریش این همه اختلافات سلیقوی و ذوقی می‌باشد که بخاطر آن نباید با دیگران موقف خصمانه گرفته و از آنان دوری نمود.

قابل یاد آوریست که این جناب سابقه‌ی کمونستی

داشته و مشهور به اینست که ترانه‌های "گرم شه لا گرم شه" کمونستان را در مکتب می‌سرود، و خود اکنون توسط یکی از موسسات خارجی در وزارت معارف کابل توظیف گردیده‌است و توسط خانم انگلیسی جدید خویش در رأس امور خارجی و جاسوسی جمعیت فساد قرار گرفته‌است، و بعضی از اعضای خانواده‌اش در یکی از کشورهای عربی در شبکه‌های جاسوسی و بعضی دیگر آن در کابل در خدمت امریکایی‌ها مصروف اند.

یک برادر وزین بنام فضل من الله ممتاز معین وزارت داخله‌ی اداره‌ی اجیر کابل است، دیگرش فضل ربی ممتاز که اکنون مسئولیت استخباراتی سعودی را در پوهنتون اسلامی اسلام آباد به دوش دارد و چندی قبل توسط استخبارات پاکستان شناسایی شده و ممنوع الخروج قرار گرفته بود. یک برادر دیگر وی بنام فضل الله ممتاز که از جمله‌ی حامیان سرسخت جمعیت افساد می‌باشد در شهر ریاض سعودی به

منصب افتای خودساخته و خود بافته حایز است و از آنجا علیه جهاد و مجاهدین و در حمایت از کفار و حامیان آنان فتوا شلیک می‌کند.

مزید بر این باید یادآور شد که افکار و آرای مشابه با افکار مذکور وزین از چندین تن ازین مرکزی‌ها شنیده شده‌است. دوکتور وزین، حاضرین مجلس در این برنامه را دعوت می‌کرد که از قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی بیاموزند و ببینند که چگونه بعد از وفات ولی خان به خانه پسر او که رهبر حزب نشنل پارتی پاکستان (حزب کمونیست) می‌باشد رفت و فاتحه خواند. شما نیز بیاموزید وبا همه‌ی افغان‌ها روابط نیک و صمیمی داشته باشید.

مناقشه‌ی- اثبات بطلان منهج جمعیت توسط کتاب‌های اخوان

برادری حکایت می‌کند که روزی دکتور رفیع الله عطاء (متعلق به گروه خانواده‌ی عبدالباقی) یکی از بزرگان جمعیت افساد که اکنون معاون پوهنتون سلام در کابل می‌باشد و معاش خارجی دارد همراه با استاد مصطفی نیازی استاد سابق پوهنتون امام بخاری در پشاور به خانه وی آمدند و در جریان بحث و گفتگو **استاد نیازی از مرکزی می‌پرسد که سال‌ها از شما می‌گذرد اما تا حال من حقیقت شما را درک نکردم، من نمی‌دانم که شما اخوانی هستید یا سلفی؟ سنی هستید یا شیعه؟ و. و . و. شما خود را برای ما معرفی کنید که ما همراه شما بر اساس همان فکر مناقشه کنیم و اباطیل تانرا ظاهر و بر آن رد نماییم.** مرکزی در جواب گفت که ما اخوانی هستیم. استاد نیازی گفت پس **من حاضرم که با شما در**

روشنایی کتاب‌های اخوان المسلمین خصوصاً کتاب‌های شهید سید قطب مناقشه نموده و توسط همین کتاب‌ها بطلان منهج شما را ثابت کنم. مگر مرکزی بر پیشوایان و موسسین اخوان انتقاد نموده و گفت که آنان خیلی متشدد بودند و اکنون افکار آنان قابل تعمیل نیست.

تقارب ادیان، تعددیت، دعوت همکاری با امریکا

یکبار عده‌ای از جوانان و محصلین توسط فضل الهادی وزین، چنانچه ذکر شد به گروه کمونستی منتسب است، دعوت شد تا آنان را به این وادارد که منبعد نباید در مقابل جریان حاضر و ادیان دیگر در افغانستان حساسیت نشان دهند. وزین می‌گفت حالا وقت آن فرا رسیده‌است که مردم افغانستان اعم از مسلمان، کمونیست، یهودی، نصرانی، شیعه، سنی وغیره گروها و پیروان ادیان،شانه به‌شانه با هم، جهت بازسازی افغانستان کار کنند. این مرکزی گمراه و جاهل

می‌خواست که این نظریه‌ی پوچ خود را به دلیل طفلانه و غیر معقولی ثابت نماید. او می‌گفت که اگر ادیان دیگر از صحنه خارج شوند و در مقابل آنان حساسیت نشان داده شود، آنان موقع دعوت یافته و مسلمانان را به دین و نظر خود دعوت می‌کنند و حکومت اسلامی را تخریب می‌کنند و اگر ما آنان را با خود در حکومت سهیم سازیم آنان مشغول حکومت داری شده و نه به دین خود دعوت می‌کنند و نه مسلمانان و حکومت آنان را تخریب می‌نمایند. (نفرین بر این عقل و دانش که این دانشور دکتور!! وبه اصطلاح خودشان دعوتگر به آن افتخار می‌کند). قابل یاد آوریست که اکنون امریکایی‌ها همین ابزار را در مقابل خود این دعوتگران مفسد استفاده کرده‌اند و آنان را آزادی، پول، منصب و منبر داده‌اند و مشغول کرده‌اند تا به اسلام دعوت نکنند.

ضمن همین دعوت دوکتور وزین می‌خواست که عقیده‌ی فاسد خود مبنی بر عدم مخالفت با امریکا و عدم وجوب جهاد را نیز بر جوانان تحمیل کند. او به

این نظر بود که امریکا ابر قدرتی است که ما نمی‌توانیم با آن جنگید، و از سوی دیگر جنگیدن با آن سودی ندارد و باعث بربادی و تباهی افغانستان می‌گردد لهذا ما باید راه تربیه را اختیار نماییم نه جهاد را، ما باید در حکومت داخل شده و آنان را دعوت کنیم و حکومت را اصلاح نماییم. و اگر این‌چنین ننموده و در مقابل امریکا قیام نماییم ما همه سرکوب می‌شویم زیرا از لحاظ تسلیحاتی و نیرو ما در مقابل آن مساوی به صفر هستیم. **این مفکر که بجای عقل بر کوری پای خود فشار وارد کرده بود به این نظر است که در افغانستان مقاومت اسلامی وجود ندارد و آنچه در آنجا می‌گذرد امریکایی‌ها خود آن را زمینه سازی می‌کنند، آنان به دیگران پول می‌دهند تا بالای آنان حمله نمایند و بدینوسیله برای بقای آنان در افغانستان بهانه بدست آید، و اگر چنین نباشد و امنیت تأمین شود دیگر مجوزی برای بقای آنان در افغانستان باقی نمی‌ماند.**

اما این مفکر با رد جوانان؛ مبنی بر اینکه ایمان ما اسلحه‌ی قویتر از اسلحه‌ی امریکا است، و جهاد فرض بوده و با چنین دلایل فرسوده و پوچ آن را نمی‌توان تعطیل کرد، روبرو شد. ضمناً جوانان وی را گفتند که اگر گفتار تو صحیح است پس چرا امریکایی‌ها تلفات می‌دهند؟ آیا آنان می‌پسندند که افرادشان قربانی درامه‌ی ساخته‌ی دست خودشان شود و ملیاردها دالرشان درین راه به مصرف رسد؟ علاوه بر آن، امریکا به دعوت کی به افغانستان آمده‌است که حالا برای بقا بهانه بجوید، آن جوانمردی که آن را بگوید از افغانستان خارج شو کیست؟ آیا فکر می‌کنی که بردگان امریکایی همچو سیاف، مجددی، قانونی، کرزی و غلامان دیگر آن جرأت این را دارند؟! همان بود که وی صحنه‌ی مناقشه را ترک کرده و فرار کرد و دیگر نتوانست از نظریات فرسوده‌ی خود دفاع نماید.

حالا بعد از اینکه امریکا بدست همان کسانی که وزین آنان را مزدور و اجیر امریکا تلقی می‌کرد شکست خورد،

باداران وزین برایش پروژه‌ی جدیدی را سپرده‌اند که طی آن علیه جهاد و مجاهدین تبلیغات نموده، جهاد مقدس و قربانی‌های بی‌دریغ ملت را جنگ خانمانسوز، عبث و بین الافغانی بخواند و در مقابل از کشته شدگان راه دموکراسی و دفاع از مصالح امریکا و خارجی‌ها در افغانستان همچو مسعود و سیاف تمجید بعمل آورد.

نتایج جهاد علیه شوروی وکمونیزم

این مفسدین به این نظر اند که جهاد افغانستان در مقابل شوروی نتیجه مثبت نداشت و مجاهدین در اخیر ناکام شدند، بدین لحاظ در آینده نباید جهاد صورت گیرد و برای حل مشکلات تجاوز باید راه صلح و گفتگو و کار کردن همراه متجاوزین را در پیش گرفت.

به طور خلاصه می‌توان گفت که افسادی‌ها معتقد به عدم کارگر بودن جهاد مسلحانه هستند و فقط تربیت و کار کردن در داخل صفوف متجاوزین (ترجمان بودن با

همه لوازم آن که همه‌ی ملت از آن آگاه اند و ماموریت در وزارت‌ها و موسسات متجاوزین) را راه شکست متجاوزین می‌دانند.

یکی از محصلین پوهنتون اسلام آباد حکایت می‌کند که فضل الهادی وزین عده‌ای را در خانه‌ی خود به همین منظور دعوت کرده بود و ضمناً برادرانی که بر اساس ارشاد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم معتقد به دوام جهاد علیه کفار و متجاوزین تا به قیامت هستند نیز دعوت شده بودند. منظور از دعوت این گروه این بود تا با مناقشه با آنان، افسادی‌ها حقانیت عقیده خود را ثابت ساخته و پیروان خود را نشان دهند که مدعیان جهاد همیشه در مقابل‌شان شکست خورده‌اند، مگر خداوند کار ساز این مجلس را طوری دگرگون ساخت که همه به نفع جهاد و مجاهدین تمام شد و در اخیر افسادی‌ها رو سیاه و شرمنده شدند. آنان در این مجلس یکی از بزرگان مصری را به نام دکتور احمد العسال دعوت کرده بودند، شیخ عسال از بنیانگذاران

اخوان و دوستان حسن البنا بود، افسادی‌ها گمان می‌کردند که احمد العسال چون سابقه‌ی اخوانی دارد مخالف جهاد مسلحانه‌است و با استفاده از وی می‌توانیم جوانان معتقد به جهاد را شکست دهیم.

این رهبر افسادی بعضی افراد حکومتی و شورای نظاری را نیز دعوت کرده بود تا به گمان خودشان بعد از کامیابی بر جوانان معتقد بر جهاد، آنان را نشان دهند که افسادی‌ها مخالف جهاد و طرفدار حکومت دست نشانده‌ی امریکایی در افغانستان هستند. بحث را مصباح الله آغاز کرد و از دکتور عسال پرسید که چون جهاد علیه شوروی نتیجه‌ی خوب نداشت و باعث کشتار، خونریزی و ویرانی کشور گردید ما نباید در مقابل امریکا بجنگیم بلکه باید جوانان را تربیه کنیم و به فعالیت و مبارزات فرهنگی آغاز کنیم. مصباح الله ضمن سخنان خود گفت بعضی از جوانان متشدد، افراطی و جذباتی به این نظر هستند که اکنون هم باید در مقابل امریکایی‌ها بجنگیم و آن‌ها را از کشور خود

برانیم. **در جریان مناقشه یکی از برادران از آنان پرسید که من به این معتقد نیستم که جهاد افغانستان ناکام بوده‌است بلکه جهاد افغانستان خیلی مثمر بود و از جمله ثمرات زیادی را شمرد، مگر باز هم اگر جهت مناقشه بپذیریم که جهاد افغانستان بی‌نتیجه بود آیا ما مکلف به نتیجه‌ی عبادات هستیم؟** و اگر به فرض محال جهاد در افغانستان نتیجه مثبت نداده باشد آیا ما از فرضیت جهاد انکار کنیم و جهاد را فتنه، خونریزی و برادر کشی چنانچه شما به آن معتقد هستید بدانیم؟ آیا علمای مسلمان به طور متفق به این رأی نیستند که انسان مکلف به نتایج اعمالش نیست؟

بعد از شنیدن این دلائل دکتور احمد العسال نیز نظریات جوانان را تایید کرد و نظریات افسادی‌ها را شدیدا رد کرد. وی گفت که در اهمیت تربیت هیچ شکی نیست اما اکنون بالای همه‌ی افغان‌ها اخراج اشغالگر از کشورشان فرض عین است و بر همه امور دیگر اولویت

دارد. آمرین جمعیت افساد نزد افراد خود نیز شرمنده و خجالت شدند و محفلی را که به مصرف گزاف به منظور رد عقیده‌ی جهاد برپا نموده بودند خداوند به محفل اثبات جهاد خصوصاً در حالت کنونی تبدیل نمود.

اما باید یاد آور شد که با وجود شکست در مقابل دلائل قاطع مبنی بر فرضیت جهاد، آنان تا کنون به همین عقیده‌اند و آنچه را که در افغانستان و عراق در مقابل امریکایی‌ها می‌گذرد فتنه، خونریزی و برادر کشی می‌دانند.

کار کردن‌شان در مراکز امریکایی‌ها

(بگرام، جلال آباد، موسسه یو ایس اید و سفارت امریکا در کابل)

موضوع مهم دیگری که درینجا به آن اشاره می‌کنیم اینست که علاوه بر اعضا و ارکان جمعیت افساد برادران، پسران و اعضای خانواده‌های آمرین جمعیت افساد تا چندین سال بعد از اشغال نیز در بگرام، کابل،

جلال آباد و سایر مراکز و پایگاه‌های امریکایی‌ها به صفت ترجمان و یا مزدور مصروف خدمت بودند. این در حالی نیست که آمرین افساد از اعمال ارکان و اعضاء جمعیت خود اظهار ناخشنودی و برائت نمایند بلکه آنان درین مراکز و پایگاهها به کمک و سعی و تلاش رهبران جمعیت افساد شامل شده بودند.

از سوی دیگر چنانچه گذشت، برادران وزین در شبکه‌های جاسوسی سعودی نیز کار می‌کنند، برادرانی که در سعودی با آنها سر و کار دارند گواهی می‌دهند که برادران این دعوتگر! در موترهای شبکه‌های جاسوسی سعودی بی‌شرمانه گشت و گذار می‌کنند و مخالفین خود را مورد تهدید قرار می‌دهند و در صورت تکرار مخالفت آنان را از سعودی اخراج می‌کنند. یکی از برادرانش اکنون از طرف استخبارات سعودی موظف جاسوسی در اسلام آباد گردیده‌است و چنانچه ذکر شد در این اواخر توسط آی اس آی پاکستان شناسایی و ممنوع الخروج قرار گرفته‌است. این است نمونه‌هایی از

سیرت این دعوتگران که می‌خواهند الگو و نمونه‌ای برای مسلمانان جهان قرار گیرند.

علاوه بر این برادران د. مصباح الله که همه اعضای جمعیت افساد هستند نیز در اوایل در میدان هوایی جلال آباد و موسسه یو اس اید کار می‌کردند که اکنون بعضی‌شان به خارج رفته و بعضی‌شان در موسسات دیگر خارجی مشغول کار اند.

انکار کردن از مرکزی بودن یکی از اساسات و ویژه گی‌های مرکز و یا به اصطلاح جمعیت افساد بوده‌است. در اوایل هیچ یک از افراد آنان با وجود بدوش گرفتن مسئولیت در مرکز و یا جمعیت به مرکزی بودن خود اعتراف نمی‌کرد، بلکه آنها همه مدعی بودند که با مرکز روابط نیک دارند و در امور خیر با همدیگر همکاری می‌نمایند اما مرکزی نیستند. این در حقیقت یکی از علامات بطلان راه و منهج مرکز است زیرا خود اعضای مرکز نیز از انتساب به آن خجالت می‌کشیدند و خوش نداشتند به آن منتسب باشند بلکه این یکی از روش‌های

باطنی‌ها است که دعوت‌شان را به شعار اصلاح آغاز می‌کنند.

موقف‌شان در قبال جهاد کنونی در افغانستان

مرکزی‌ها در زمان امارت اسلامی در افغانستان فعالیت‌های محدودی در هرات داشتند آن هم به صد حیله و نیرنگ اما موقف‌شان در قبال امارت اسلامی روشن بود. مرکزی‌ها با امارت مخالفت داشتند و دارند. دو تن از بزرگان ردیف اول این فرنگیان در گفتگو با شبکه تلویزیونی دبی به صراحت این مخالفت را اعلان داشتند بلکه یکی از آنان بی‌شرمانه ادعا کرد که در افغانستان کسی بدون اجازه‌ی طالبان هرگز نمی‌تواند که قرآن را تلاوت نماید.

این دروغ شاخدار این دعوتگر!! که از سیاف آن را فرا گرفته‌است نمونه‌ی از طالب ستیزی این مدعیان دروغین اسلام است. به یاد دارم هنگامی که جنگنده‌های

امریکایی بر فراز افغانستان در حرکت بودند و بمب‌هایشان را می‌ریختند این‌ها شادمانی می‌کردند که گویا بگذار حکومت ظلم و استبداد از بین برود و فضایی به میان بیاید که هرکس آزادانه بتواند افکارش را طرح نماید. اگر کسی شک دارد مرامنامه‌ی این نهاد نفاق را ورق بزند تا به چشم سر بنگرد.

به یاد دارم که بعد از اشغال افغانستان، همه این منافقین به افغانستان سرازیر شدند، بلکه دریشی به تن نموده و ریش‌ها را یا تراشیدند و یا اینکه ماشین کردند تا بیشتر مدرن به نظر آیند.

در آن زمان کسانی را که به مبارزه‌ی مسلحانه معتقد بودند، تمسخر می‌کردند اما بعد از گذشت زمان و نیرومندی مجاهدین این‌ها نیز مانند عادت اسلاف منافق‌شان گاهگاهی چهره بدل می‌نمایند و سخنان مبهم می‌زنند اما زهرشان را در همان جا نیز می‌پاشند.

با کسانی که مجاهدین را دوست دارند اما از حقیقت این منافقین آگاهی ندارند با لحن جهادی صحبت

می‌کنند بلکه گاهگاهی در مجالس مخفی می‌گویند که ما در افغانستان جبهات داریم؛ و با مجاهدین ارتباط داریم و فلان کس از آنها را دیدیم یا از ما مجله و کتاب خواستند از این قبیل دروغ‌ها تا شخص غافل را گول بزنند و فریب دهند اما بعد از مدتی شروع می‌کنند به تخریب مجاهدین و شایعه پراگنی بر ضدشان تا در دل شنونده شبهات ایجاد کنند و مانع جهاد شوند.

در مقدمه نیز ذکر شد که یکعده از اتباع این آیین منحرف در کشورهای اروپایی و امریکایی زیر نظر باداران امریکایی و انگلیسی خویش به نام جهاد مسلحانه و خریداری اسلحه و مهمات جنگی از مسلمانان مخلص آنجا پول جمع آوری کرده و بعد از آنکه کمیشن خود را می‌گیرند آن را به بزرگان خود به کابل می‌فرستند تا از این طریق بتوانند تنخواه‌های دالری و صدها هزار افغانیگی خود و اتباع خود را تادیه نمایند. و در این زمینه شکی نیست که صدها مسلمان مخلص را به دام دستگاه‌های جاسوسی غربی

انداخته‌اند.

اما از سوی دیگر با کسانی که از صنف قبلی (معتقد به جهاد) نیستند؛ علنا از مجاهدین انتقاد می‌کنند و از آنها برائت خویش را اعلان می‌کنند.

و چنانچه ذکر کردیم در این اواخر وزین پروژه‌ی تبلیغات علیه مجاهدین را بدوش دارد و تلاش می‌کند که از اهمیت این جهاد بکاهد لذا این جهاد مقدس را جنگ عبث بین الافغانی و باعث بربادی کشور می‌داند. از سوی دیگر برادرش که قبلا ذکر کردیم که خود را مفتی می‌تراشد و روزانه فتواهایی که مصدر آن شکم وی است شلیک می‌کند، سوار برتانک اردوی اجیر و دست به‌شانه‌ی عساکر تصویر می‌گیرد سپس با عبارات مملوء از اشتباهات املایی و انشایی که نشاندهنده‌ی سطح علمی وی است در تعریف و تمجید نیروهای حامی اشغال می‌نویسد:

"قواي مسلح، همه بخشهای نیروهای امنیتی و دفاعی فرزندان این ملت هستند، از تمامیت

ارضی و نواميس ملی مردم ما دفاع ميکنند، علماء و دانشمندان، نهادی دعوتي نيز مسئوليت ديني دارند که در **روحيه دادن** وتربيه ديني **وجهادی** آنها نقش مهم وفعال داشته باشند زيرا اين نيروهاي وطندوست ازاينکه مسلمان وبا ايمان هستند به همکاري علماء و شنيدن نصائح دينيشان نياز دارند و از آنها استقبال ميکنند، و خواهش‌شان اين است که علماي کرام به شکل مستمر با آنها ديد واديد داشته باشند ومثل سائر افراد ملت آنها را نيز از علم ودانش ديني وشرعي خود مستفيد سازند و متوجه مسئوليتهاي دينيشان سازند. شرائط جنگي **وفتنه‌های که** دامنگير ملت ما است سبب اين نشود که علماء ودعوتگران از **بهترين فرزندان اين ملت** فاصله داشته باشند بلکه در تربيه ديني وايماني آنها وجيبه ايمانيشانرا ادا نمايند".

اين فرنگی تا حال ندانسته‌است که نيروهايی که او آنها را مدافع و محافظ کشور خطاب می‌نمايد؛ در محافظت از امريکايی‌ها و نظام مفسد آنها ميجنگند، و

در مقابل پول اندک و ناچیز، کشور را به اشغالگران حفظ می‌کنند نه به ملت مسلمان افغانستان!

حقیقت مقاطعه با انتخابات ریاست جمهوری

در حقیقت جمعیت اصلاح با انتخابات ریاست جمهوری سال 1388 شمسی موافق با 2009 میلادی مقاطعه کرد، ولی اگر غور نماییم معلوم میگردد که این مقاطعه به اسباب شرعی صورت نگرفته بود بلکه بعض اسباب مادی و سیاسی باعث آن گردیده بود. دلیل این مدعا اینست که اگر این مقاطعه به اسباب شرعی صورت می‌گرفت پس حکومت کنونی که جمعیت افساد در سایه‌ی قوانین آن زیست می‌کند و با ثبت کردن و راجستر کردن این جمعیت در وزارت عدلیه (وزارت ظلم و ستم) آن قوانین حکومت را پذیرفته و متابعت آن را وجیبه‌ی خود دانسته‌است، در حالی‌که این حکومت نیز شرعی نبوده‌است پس چرا جمعیت با خود این حکومت غیر شرعی مقاطعه نمی‌کند، بلکه اعضای ارشد این

گروه در اوقات مختلف در پارلمان، وزارت خانه‌ها، و چنانچه گذشت حتی در پایگاه‌های نظامی امریکایی در بگرام و جلال آباد و حتی اینکه بعضی از افرادش در سفارت امریکا در کابل، نیز مشغول ایفای وظیفه بوده‌اند.

پس دلیل اصلی مقاطعه چه بود؟

چنانچه ذکر شد، جمعیت اصلاح در اوایل حکومت کرزی شکار دام فریب کرزی گردید، کرزی آنان را با نشان دادن خواب‌های رنگین و به اصطلاح پنبه دانه به خود جلب کرد و آنان فداکارانه برای کرزی کار کردند اما در وقت توزیع پست‌های حکومتی کرزی جمعیت و فرنگی‌ها را تماما فراموش کرد، زیرا کرزی همچو وعده‌ها را به هر کس و ناکس داده بود، و در صورت ایفای آن وعده‌ها باید سه صد، چار صد وزارت خانه تشکیل می‌داد. بر علاوه این، کرزی از حجم و ثقل مرکزی‌ها نیز آگاه شده بود، و می‌دانست که غیر از تملق، چاپلوسی، تبلیغات علیه مسلمانان راستین و مجاهدین کار و راه

دیگری ندارند و این کار را بدون مزد انجام می‌دهند، پس نخواست تا با دادن وزارت به آنان یک پست مهم را ضایع کند. و با وجود گله گزاری‌های خیلی زیاد، آن وزارت‌ها و پست‌های وعده شده را برای آنان نداد، بدین لحاظ اینبار جمعیت نخواست که یکبار دیگر شکار این دام گردد و چون دیگر راهی نداشته و خریداری در بازار پیدا نکرد و این را هم می‌دانست که برنده تنها کرزی است و اگر با کسی دیگر یکجا شوند موقف فعلی خود را نیز از دست خواهند داد لهذا بهتر دیدند که یکبار دیگر با عقل و شعور ملت بازی کرده و مقاطعه کنند و چنان نشان دهند که گویا این انتخابات تحت پرچم اشغال صورت می‌گیرد و آنان در آن اشتراک نمی‌کنند!

اگر آنان در این دعوی خود صادق باشند پس باید بطور عاجل همه دفاتر خود را که درین کشور اشغال شده قرار دارد و تحت قوانین آنان و متابعت اوامر اشغالگران کار می‌کند ببندند، اعضای‌شان از پست‌های حکومتی استعفاء دهند، اعضای دیگرشان به خدمات

خود برای امریکایی‌ها پایان دهند و از همه مهمتر اینکه از قرار داد وارد کردن مواد مورد ضرورت امریکایی‌ها همچو زنجیر و زولانه‌ها از ملت پوزش بخواهند و توبه کنان به کنار ملت بروند.

اهداف:

در اخیر می‌توان اهداف مرکز و یا جمعیت اصلاح را در نقاط ذیل مختصر نمود:

دین این مردمان عبارت از مخالفت با احکام شرع، **مذهب**شان منافقت، **ملت‌شان** تقیه (پنهان نمودن عقیده در وقت ضرورت) و پنهان کردن اعمال، **امام‌شان** طاغوت‌های عصر (پادشاهان و روسای جمهور)، **مسلک**شان تملق، **عقیده**شان انکار از جهاد و مخالفت با مجاهدین اما به روشی که بتوانند جوانان را فریب بدهند، **راه**شان امر بالمنکر ونهی عن المعروف (جلب جوانان مسلمان و مغز شویی و تغییر افکار بخصوص جهادی آنان)، **غایه**شان بدست آوردن مال، ثروت و

مقام‌های دولتی که فعلا می‌توان این‌ها را در هر ارگان دولتی پیدا کرد، حتی در پارلمان ارتداد وغدر، طریقهشان هر راه مشروع و غیر مشروع که به اهداف ذکر شده آنان را قریب سازد، **شعار**شان زندگی آرام و مرفه و دزدیدن اموال ملت مسلمان بنام خدمت به اسلام و **نتیجه‌ی** اینهمه همانا شرمندگی و رسوایی در دنیا و آخرت خواهد بود.

مصادر تمویلی جمعیت اصلاح در کجاست؟

در اینجا مهم می‌دانیم تا مضمون برادر محمود جمالزاده را تحت عنوان فوق خدمت خوانندگان تقدیم نماییم.

سال‌هاست که نام "جمعیت اصلاح و انکشاف افغانستان" در گوشم طنین انداز است، گاهی تبلیغات آن را در تکسی‌ها از طریق رادیو اصلاح می‌شنیدم و گاهی هم بعضی نشریات این جمعیت بدستم می‌افتاد و آن را مطالعه می‌کردم. با مرور زمان و مطالعات بیشتر در این مورد سوال‌های زیادی به ذهنم خطور می‌کرد و احیانا آن را با بعضی از دوستانی که با این نهاد روابط نزدیک دارند و یا هم درباره‌ی این نهاد معلومات دارند در میان

می‌گذاشتم تا باشد حقیقت و ماهیت این نهادی را که ظاهرا به نام یک جنبش اسلامی و دعوتی ایجاد شده‌است درک کنم. معلومات زیادی مثبت و منفی بدست آوردم، در بعضی برنامه‌های‌شان اشتراک کردم و با بعضی از بزرگان این نهاد آشنایی حاصل کردم و بارها در مجالس با آنان مناقشه و مشاجره کردم و در پهلوی آن دو مقاله نوشته‌ی جمال خالد وعبد الرزاق عزیز نیز بدستم رسید

من بدون اینکه به این مقاله‌ها اعتنایی کنم و یا با چشمان بسته به آن باور کنم بر تلاش خود ادامه دادم تا بالآخره یکی از اعضای این جمعیت مرا به صفحه انترنتی این نهاد رهنمایی کرد. روز اول که این صفحه را باز کردم چشمم به فتوایی خورد. شعیب قریشی، که نمی‌دانم به کدام جرأت فتوا داده بود و آیا او مفتی است و یا نه؟ و یا هم بهره‌ای از علوم دینی دارد یا نه؟ درباره‌ی پوشیدن کلاه و یا عمامه در نماز چنین فتوا داده بود:

"وقتی که ما خوش داریم که در جاهای دیگر سرلچ و بدون دستار و کلاه باشیم باید در مسجد هم که پیش الله تعالی هستیم سرلچ باشیم ولی وقتی که در جاهای دیگر کلاه و دستار برایما خوب معلوم می‌شود و آن را می‌پوشیم، باید در نماز هم آن را استعمال کنیم".

من بر این فتوا تبصره‌ای نوشتم و رأی علما را درینمورد بیان کردم و از قریشی صاحب خواستم که دلیل و یا مرجع این فتوا را که "**باید** در مسجد هم که پیش الله تعالی هستیم سرلچ باشیم" برایم بیان کند که تا کنون نکرده‌است.

بهر حال این بحث جداگانه و مفصلی است و شاید بعضی‌ها آن را مسئله فرعی و جزئی گمان کنند اما به نظر من چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند جرأت به فتوا دادن جرأت به آتش افتیدن است لذا کسی که از علم کامل، تقوا و پرهیزگاری برخوردار نباشد نباید خودبخود به مسند افتاء تکیه کند.

چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که با همایون غفوری برخوردم که آقای رزاق از وی نیز در نوشته‌ی خود نامبرده بود و با وی در غیاب تعارف داشتم و در مورد وی، علمیت، رفتار و سلوک او از لابلای نوشتار و تعلیقات او در صفحه انترنتی‌شان معلومات داشتم. آقای غفوری آنگاه یکی از سرسخت ترین حامیان نظریات و افکار جمعیت اصلاح بود و در رد بر مخالفین جمعیت از هیچ نوع وسیله دریغ نمی‌کرد و در هر نوشته و مقاله مورد تعریف و تمجید و هزاران شاباس و آفرین‌های افراد و اعضای جمعیت اصلاح قرار می‌گرفت، اما اخیرا بعد از گذشت

سالها حقیقت این جمعیت را درک کرد و اکنون در جمع منتقدین این جمعیت قرار گرفته‌است و افراد و اعضای جمعیت اصلاح در مقابل هر نوشته و نظریه اش شدیدا واکنش نشان می‌دهند.

آقای غفوری در آن زمان نیز بعضی آیات قرآنی و احادیث نبوی را مطابق میل و هوا و هوس خویش تحریف و تأویل نموده و خواسته بود تا خود را دانشمند و پژوهشگر جلوه دهد و داد و فریادهای "شاباش"، "آفرین"، "خیلی خوب" "تو استادی" "تو سید قطبی" و تو "مودودی عصر هستی" را که از اصول جمعیت اصلاح برای تشویق و ترغیب اعضای آن است و بدون خواندن مضمون در تعلیقات بطور خودکار نوشته می‌شود، در مورد خود بانگیزد و بدون در نظرداشت تحذیری که درینمورد در آیه‌ی ذیل آمده‌است از آنچه نکرده‌است و بر آن تشویق و ترغیب شده‌است لذت ببرد. و در جریان نشست و برخاستم با اعضا وبزرگان جمعیت به اصطلاح اصلاح این بیماری را بدون استثنا در آنان عام یافتم که خداوند تعالی درباره‌ی آن می‌فرماید:

﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ فَلَا تَحۡسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٖ مِّنَ ٱلۡعَذَابِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٨٨﴾ [آل عمران]

ترجمه: «گمان مبر کسانی که به آنچه کرده‌اندخوشحال می‌شوند، و دوست دارند به آنچه نکرده‌اند ستوده شوند، قطعاً گمان مبر از عذاب (الهی) نجات و رهایی یابند، (بلکه) برای آن‌ها،عذاب دردناکی است».

خلاصه اینکه وقتی آقای غفوری را متوجه اشتباهاتش ساختم، و این نوشته‌ی بر روی یخ را دیگران قبل از من نیز تجربه کرده بودند، آقای دانشمند برهم خورده و حس دعوتگری او به سبک جمعیت اصلاحی بیدار شد و فورا مرا حیوان مخاطب کرد و وعده سپرد که این دعوتگر و پیشوای دعوت که اخلاق اسلامی دعوت در شخص او مجسم گردیده است!! لجامی بزرگتر از آن به دهنم بگذارد که به دهن جمال خالد گذاشته بود. درینجا خارج از موضوع نخواهد بود که تذکر داد که تا جایی من اطلاع دارم جمال خالد با مقاله‌ی خود آنچنان لجام آهنین بزرگی بر دهن افسادی‌ها بست که بعد از گذشت تقریبا ده سال تا کنون نتوانسته‌اند آن را بشکنند و از موقف خود در مقابل آنچه وی افشا کرده‌است دفاع کنند مگر نمی‌دانم که آقای غفوری چه لجامی بر دهن او بسته‌است که تا کنون به نظر نرسیده‌است.

سلسله تعلیقات و مناقشات جریان داشت که روزی متوجه

مصاحبه‌ی رئیس جدید جمعیت اصلاح شدم. آقای عبد الصبور فخری که در این اواخر بعد از تپ و تلاش بیست ساله‌ی او و گروه فارسی زبانش در جمعیت (بشمول مرکز فرهنگی) بخاطر بدست آوردن ریاست باخته شده (که بعد از ریاست‌هارون خطیبی از دست این گروه خارج شده بود) و نجات از پشتون‌ها بخصوص گروه ننگرهاری توانست ریاست این نهاد را احراز نماید بعضی معلومات ضد و نقیض درباره‌ی این نهاد ارائه کرده بود و مواجه با انتقادات و اعتراضات شدید خوانندگان شده بود، اما چون اعتراضات آنقدر جان نداشت و از جانب کسی که خود را خانم می‌نامید مطرح شده بود همه‌ی اعضای جمعیت مانند زنبور به جان او چسپیدند و طبق عادت همیشگی خود او را متهم به جاسوسی و تزویر وغیره و بالآخره وادار به سکوت ساختند.

من هم به نوبه‌ی خود، اگرچه صدها اعتراض بر این مصاحبه داشتم، تنها دو اعتراض خود را در ارتباط به تمویل مالی و ارتباط این نهاد با تنظیم‌های خارج از مرز ثبت کردم که نقاط مهم آن را درینجا نقل می‌کنم:

تعلیق: "به نظر من حالا وقت آن گذشته‌است که قضایای بزرگی مانند تمویل مالی را از نگاه مردم پنهان کنیم. حالا زمان

معلومات و تکنالوژی است، حالا زمانی است که افغان‌ها در سراسر جهان موجودیت دارند و از یک دیگر باخبر اند، لهذا بهتر بود فخری تقیه را ترک می‌کرد و حقیقت را که در آن شاید مشکل شرعی وجود نداشت اظهار می‌نمود. بهتر بود که فخری می‌گفت جمعیت اصلاح از خارج کشور تمویل می‌شود و در کشورهای مختلف اعم از خلیجی، اروپایی و امریکایی نمایندگان خاصی برای جمع‌آوری پول و تبرعات به نام‌های مختلف حتی بنام "جهاد" دارد.

غفوری صاحب ترا به خداوند سوگند که آنچه می‌گویم حقیقت ندارد؟

سوگندم را به محراب الدین در ترکیه نیز متوجه می‌سازم. (بعد از تعلیق اطلاع یافتم که محراب الدین از جانب رهبران جمعیت متهم به اختلاس مالی در پول چنده شده و به همین سبب بعد از مراجعت از دبی درینجا دستگیر و مدتی را در زندان امریکایی‌ها به سر برد وهارون خطیبی یکی از بزرگان جمعیت بعد از دستگیری وی گفته بود محراب الدین خیلی حماقت‌هایی را انجام می‌داد که ما را مجبور به چنین عکس العمل کرد).

خانواده ممتاز نیز می‌توانند به این حقیقت روشنی

بیاندازند. دکتور وزین و دکتور مصباح الله نیز می‌توانند که هدف از سفرهای سالانه‌ی خود به کشورهای خلیجی را که قبل از متلاشی شدن روابط کشورهای خلیج با اخوانی‌ها صورت می‌گرفت با ما شریک سازند.

آقایان نعیمی، جلیلی و سایر اداره کنندگان موسسه HAS که تابع جمعیت اصلاح است نیز می‌توانند که ادعای بنده را مبنی بر داخل شدن صدها هزار دالر ماهانه از طریق بانک‌های پاکستانی به این موسسه تصدیق و یا تردید کرده و ما را در جریان بگذارند.

سپس فخری می‌فرمایند که برنامه‌های استهلاکی ندارند! فخری صاحب شما که ده‌ها خانه لکس، مجلل و بزرگ را در شهر کابل به کرایه گرفتید (نه برای پوهنتون و کورس‌های فیسکی بلکه برای دفترهایتان) و برعلاوه در ولایات دیگر مانند ننگرهار، هرات، کندز وغیره، اینهمه پول را که به ملیون‌ها افغانی در ماه میرسد از کدام چنده بدست میاورید؟

بفرمایید بگویید که تنخواه جناب عالی، اعضاء و افراد دیگر جمعیت اصلاح که تعدادشان به بیشتر از صد نفر می‌رسد چقدر است و از کدام چنده پوره می‌شود؟

دیگر با عقل ما بازی نکنید و حقایق را برملا سازید و در این

خیر ما و شما است.

علاوه بر این از یک پایه‌گک تلویزیون و دو پایه‌گک رادیویی که در مصاحبهتان یادآور شدید، و طبعا این رادیو و تلویزیون تنها به چند ملیون دالرک خریداری شده‌است نیز ما را اطلاع دهید که این‌ها را کی به کچکول چنده‌ی تان انداخته است؟

از روابط خارجیتان نیز انکار کردید حالانکه ماهی نمی‌گذرد مگر اینکه بزرگانتان یکبار به خانه‌ی امیر جماعت اسلامی پاکستان سر نزنند و یا تلفونی از وی مشوره نگیرند بلکه جماعت اسلامی پاکستان به افتخارٍ تمام اعلان می‌دارد که جمعیت اصلاح یگانه تنظیم اسلامی دعوتی در افغانستان بوده و ما با آنان علایق خیلی نزدیک دوستانه داریم. قاری صاحب فصیح الله تاییدوی که نه؟

و صدها سوال دیگر که اگر من نیز آن را مطرح کنم اعضای جمعیت مرا نیز متهم به جاسوسی به چین و کوریا خواهند کرد؟

من این تعلیق را نوشتم اما چون به عجله و مختصر بود در آن از اختلاس "حسبنا الله" و "رفیع الله عطا" در کمپ شمشتو و بستن درِ مکتب بر روی شاگردان در نتیجه‌ی اختلاس‌شان صحبت نکردم و نه از مؤسس و حامی این نهاد نفاق، کمال هلباوی و کمالات او،

که می‌توان آن را پدر معنوی‌شان نامید یاد آور شدم.

اما با وجود آنهم مدعیان دعوت و اصلاح نتوانستند این تعلیق مختصر بنده را متحمل شوند و بجز آنکه به زور متوسل شده و آن را حذف کنند دیگر جوابی نداشتند. مگر در این کار آنان حق به جانب نیز هستند، زیرا این سوالات هر عاقلی را که هنوز شستشوی عقلش در اداره‌ی جمعیت اصلاح کامل نشده‌است به هوش میاورد، آخر آنان نیز دارای فهم، درک و عقل هستند، آنان نیز خواهند پرسید که اگر این سوالات متوجه اشخاصی چند است چرا آنان جوابی نمی‌نویسند و اگر اشتباه‌است باید جواب دندان شکن داده شود تا همه حقیقت را درک کنند.

بعد از آنکه این دعوتگران به اسلوب همیشگی خود دست زده و خواستند که حقایق را از انظار افراد، اعضاء و خوانندگان خود پوشیده نگهدارند و جوابی بجز مردن به غیظ خود نداشتند، من یکبار دیگر از آنان خواهش کردم که از چنین عملکرد غیر شرعی، غیر اخلاقی، و بدور از اخلاق دعوت دست بکشند و جواب بنده را ارائه کنند تا من قناعت کنم و یا اینکه دلایل و اسناد را تقدیم کنم تا آنان از تکرار این اشتباهات دست بردار شوند و به راه راست هدایت گردند و بگذارند جوانان با

چشمان باز؛ سفید را از سیاه تفکیک کرده و تصمیم آزادانه‌ی خود را اتخاذ کنند، همان بود که من جملات ذیل را برایشان نوشتم:

"باری سخن از آزادی رأی می‌زنید و همه را اجازه می‌دهید که بدون در نظرداشت عفت زبان و قلم بنویسند، و گاهی هم دروازه‌های تبصره را اگر شما را مخاطب قرار دهد می‌بندید، اگرچه در نوشتار عفت زبان و قلم در نظر گرفته شده باشد و تنها اظهار ما فی الضمیر در چوکات و دایره اخلاق اسلامی صورت گرفته باشد.

اگر تعلیقات من بر مصاحبه‌ی رئیستان اشتباه بود لطفا آن را با دلایل قاطع رد کنید تا من و خوانندگان راهیاب شویم، و اگر صحت دارد باید برای تصحیح منهج و روش خود در فکر شوید و از بنده نیز متشکر، زیرا "المؤمن مرآة المؤمن" من شما را به آنچه یاددهانی کردم که شاید شما آن را فراموش کرده بودید نه آنکه تعلیقات بنده را حذف کنید".

اما باز هم همان شد که توقع میرفت، این تعلیق نیز حذف شد تا نباشد خوانندگان حقیقت را درک کنند اما من بدون آنکه حوصله خود را ببازم و یا دست به عمل جذباتی و احساساتی بزنم آنان را یکبار دیگر موقع دادم مگر اینبار آنان را هشدار دادم

که اگر مرا موقع اظهار، طبعا با در نظرداشت عفت زبان و قلم و در دایره و چوکات اخلاق اسلامی و بیان آرای مستند و مدلل ندهند، من مجبورم که خواب را از چشمان‌شان بربایم مگر اینبار نه تنها خواب شب بلکه آسایش روز را نیز از آنان خواهم ربود. من برای آخرین بار برایشان نوشتم:

".... ومن مطمئنم که اگر راه خالی از فریب، خدعه و مکاری بوده و استوار بر احکام شرع محمدی و در روشنی اخلاق و معاییر اسلامی باشد هیچ کسی نمی‌تواند برنده‌ی مناقشه و جدال با ما باشد و نه می‌تواند شبهاتی را وارد سازد، اما اگر راه کج و با زینت‌های شیطانی آراسته باشد و تنها بر آن غلاف دعوت و اصلاح داده شده باشد در این شکی نیست که پیروزی و کامیابی از آن مخالفین این راه‌است و با حذف کردن تعلیقات نمی‌توان مانع آن شد، بلکه اگر توکل بر خدا باشد و هر آنچه صورت می‌گیرد جهت اعلای کلمة الله و خشنودی او تعالی باشد با بسته شدن یک راه صدها راه دیگر باز می‌گردد و زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و تعامل کفار قریش و مسدود کردن راه‌های دعوت وی با استفاده از صدها ابزار و وسایل؛ مثال زنده‌ی این ادعا میباشد".

اما به اصطلاح عامه، این هم به مثابه خواندن یاسین به گوش

مرکب بود و نفعی نداشت.

مسائل زیادی درباره‌ی این نهاد نفاق و رهبران آن وجود دارد که اگر وقت یاری کرد در مورد آن می‌توان صحبت‌ها کرد و مصاحبه‌ی فخری (رئیس جمعیت افساد) که نیز مملوء از تقیه‌های سیاسی است از ضد و نقیض‌هایی برخوردار بود که میتوان بر آن کتابی نوشت.

پس خلص مطلب اینکه؛ ازین چنین احزاب و گروه‌هایی نفاق که پسوند و پیشوند اسلامی و اصلاحی را صرف به خاطر اغوا نمودن مسلمانان و جوانان با احساس به علت تطبیق برنامه‌ها و نیرنگ‌های شوم کفار و همپیمانان‌شان ضمیمه می‌نمایند، بُبرُید و جدا شوید، و با مجاهدین و مخلصین در صف جهاد و مبارزه بر ضد اشغالگران و حامیان‌شان یکجا شوید و در راه الله متعال جهاد و قتال نمایید، تا سعادت دارین نصیبتان شود.

اللهم أرنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه!

فهرس

از متن کتاب

من برادران را همیشـــه از این جمعیت بر حذر می‌داشـــتم و امروز می‌نگریم کـه این خفـاشـــان بی‌ضـمیر چگونـه تلاش می‌کننـد تـا مجاهدین را شکار نمایند و آن‌ها را از جهاد مانع شوند. چگونه می‌شود بر این منـافقین اعتماد کنیم؟ آیا کـافی نیســت که در اوضـــاع فعلی افغانســتان که جهاد فرض عین اسـت و آنان نه تنها باز نشـســته‌اند بلکـه مجـاهدین را نیز از آن منع می‌کنند و برخلاف آنان می‌نویســـند، تبلیغـات می‌نمـاینـد، شـــبهـات ایجـاد می‌کننـد، و جهـاد مقدس علیه اشـــغـالگران صـــلیبی را جنگ بین الافغانی و عبث می‌دانند، آیا قعود این‌ها از جهاد عینی و دفاع از مصـالح دشمنِ اشغالگر کافی نیست که این‌ها را مزدور امریکا بدانیم. بازنشـــســتن از جهاد بدون عذر فســق است که اعتبار شـخص را ساقط ساخته شهادتش پذیرفته نمی‌شود و اگر تخذیل و تثبیط، حمایت و دفاع از مصـالح اشـغالگر را به همراه داشــته باشـد دیگر نفاق خالص و کفر اسـت (وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) [المائده: ۵] ترجمه: «و کســانی که از شــما با آنها دوســتی کنند، از آنهـا هســـتنـد»، بنـابراین جمعیـت اصـــلاح را می‌توان بر اســـاس مساعی شان در رد جهاد، منافقین قلمداد نمود.